

سرمقاله نشریه باروت:

## تبلیغ برای انتخاب بین بد و بدتر، اما در جهت منافع کدام طبقه؟



جناح های مختلف رژیم» که جامعه را به مشارکت در انتخابات تشویق می کنند، همانا چیزی نبوده و نیست مگر اتخاذ سیاست سازش با حکومتی که وظیفه اساسی خود را از بدو موجودیت، حمایت از مالکیت خصوصی سرمایه دارانه بر ابزار تولید دانسته و بنا بر این سرکوب، هرگونه فعالیتی برای لغو آنرا در دستور داشته و نیز توده های تحت ستم پراکنده و بدون شکل را در برابر حکومت تا دندان مسلح و دیکتاتورمنش قرار می دهند، تا بدین تعبیر و با مشارکت در انتخابات و جانبداری از جناحین حاکمیت به دو دستاورد فانتزی نائل آیند:

۱. ایجاد فضائی سیاسی با حضور مستقیم مردم، در پی تقلب های احتمالی، یعنی به مانند وقایع و شورش های سال ۸۸، و یا دخیل شدن بیشتر آنها در این فضا بنا بر مشارکتی که در

طی روزهای پس از انتخابات یا در واقع انتصابات ریاست جمهوری ۱۳۹۲، و در ادامه سیاست های انتخاباتی رژیم، روشنفکران ایرانی، در پی هرچه کمرنگ تر شدن نقش سیاسی و اجتماعی شان در جامعه طبقاتی سرمایه داران اسلامی ایران، با توسل به سیاست سازش که حال دیگر شده مشخصه سیاسی آنها، در صدد توجیه شرایط موجود با همان متد سیاسی پاختورده انتخاب بین بد و بدتر برآمدند، سیاستی که بطور مداوم در تمام این ۳۵ سال و بویژه در طول ۱۶ سال گذشته، وضعیت معیشتی و سیاسی آحاد تحت ستم ایران را نه تنها بهتر نکرده که نتیجه عملی اش خیلی وقت ها به مسلخ گاه بردن محکومین در نزد حاکمین بوده است.[۱]

اما از جمله سوداهای این به ظاهر روشنفکران «پاندول بین

نوشته: رضا شهابی

## کارگران زحمتکش، حق گرفتنی است!

نامه رضا شهابی خطاب به کارگران زحمتکش در آستانه ی مراسم تحلیف ریاست جمهور



های سازندگی، اصلاحات و عدالت محور، برای بهبود اوضاع در عمل برای طبقه کارگر دستاوردی نداشته است جز بیکارسازی، موقتی سازی و بی نواسازی! دقت کنیم که وقتی از طبقه کارگر سخن می گوئیم به اکثریت حال حاضر جامعه ایران اشاره داریم: اکثریتی که بعضاً در فیلم های انتخاباتی، کاندیداها گوشه هایی از دردهای شان به تصویر کشیده شد. در جریان تبلیغات انتخاباتی هر بار که از کاندیداها در باره ی برنامه های

شان برای عرصه فرهنگ و هنر و سینما سؤال شد، پاسخ شان این بود که باید تصمیم گیری در این عرصه را به خود اهالی فرهنگ، هنر و سینما واگذار کرد و دولت صرفاً نقش حمایتی ایفاء کند. (امیدوارم اهالی سینما با اتحاد و همبستگی خانه سینما را که یک نهاد کاملاً صنفی است بعد از مدتها تعطیلی بازگشایی کنند و من هم به عنوان یک

نتایج انتخابات ریاست جمهوری و میزان مشارکت مردم در آن را هر طور که تفسیر کنیم، یک چیز مشخص است و آن این که در جامعه ای مثل ایران که وضع نهادهای مدنی چندان تعریفی ندارد و بسته به این که چه دولتی سر کار می آید تقویت یا ضعیف می شود – البته در این میان اوضاع برای نهادهایی مثل سندیکاها ی کارگری اساساً فرقی نمی کند- اکثریت مشارکت کنندگان در انتخابات که کاندیدایی را بر می گزینند، بر سر

مطالبات و آرزوهایشان قمار می کنند و به اصطلاح امید می بندند که «شاید این بار بشود».

این انتخابات هم از این مستثنی نیست؛ خاصه که رئیس جمهور منتخب نام دولت خود را «تدبیر و امید» هم گذاشته است. پیش تر در جریان سخنرانی به مناسبت روز جهانی کارگر در زندان اشاره کرده بودم که شعارهای دولت

ادامه در صفحه ۵

ادامه در صفحه ۲

پای صندوق های رأی داشته اند.

۲. قدرت یابی "جناح نرم تر رژیم!" که منجر خواهد شد به تغییر آرام سیاسی و باز شدن فضای اجتماعی و اقتصادی.

اما دقیقاً و آنچنان که در بالاتر نیز اشاره نمودیم، همین شیوه های سیاسی سازشکارانه با جناح نرم در حاکمیت است که ماهیت ضد کارگری و مبارزات آنها در جهت منافع طبقاتی خودشان را نمایان می کند، چرا که آویزان شدن بر شیوه "مبارزاتی" قانونی که زمین بازی ایشان بوده و هست، راه را با مشروعیت بخشیدن بر قانونی یک سر سرمایه دارانه و به بغایت ارتجاعی و سرکوبگرانه در ایران باز می گذارد. یعنی با هویت بخشی بر مبارزات قانونی در جامعه، چیزی که مدتها بود رنگ باخته بود(تقریباً از ۱۸ تیر ۱۳۷۸ بدین سوی)، اشکال دیگر مبارزات را از جمله سازماندهی رادیکال و انقلابی از پائین، تشکل های صنفی و سیاسی زحمتکشان و کارگران و نیز اعتصاب و تحصن را حداقل برای دوره ای کمرنگ تر خواهد نمود. البته آنها در تقابل با این گفتمان فوراً چنین هم نتیجه خواهند گرفت که انتخاب سیاسی آنها، یعنی همان شیوه ای که هم اکنون هم تبلیغ اش را می کنند، نه منطبق بر تحلیل ما، که در واقع و با اشاره به دونکته و دستاورد مبارزاتی اینچنینی، چیزی کاملاً بر عکس تحلیل و گفته های ما و علی الخصوص کلیت چپ انقلابی و، رادیکال کمونیستی خواهد بود، پس بدین صورت بهتر است تا ما هم بپردازیم به آنچه که دستاورد متدولوژی آنها خواهد بود:

**- ایجاد فضائی سیاسی با حضور مستقیم مردم، در پی تقلب های احتمالی، یعنی به مانند وقایع و شورش های سال ۸۸، و یا دخیل شدن بیشتر آنها در این فضا بنابر**

**مشارکتی که در پای صندوق های رأی داشته اند.**

در ابتدای امر باید از ایشان پرسید: مقصود از مردم چه کسانی هستند، آیا منظور، خود ایشان است که در پی وقایع سال ۸۸، بر اساس پز روشنفکرانه و دست به قلم، با شلیک اولین گلوله ها، خیابانها را به دلیل غیر قانونی بودن شیوه مقاومت که قطعاً و ضرورتاً خشونت بار نیز خواهد بود ترک می کردند؟ یا منظور در اینجا همان طبقه اجتماعی است که در پی تصور ربوده شدن آراء شان به نفع جناح دیگر حاکمیت به صورت میلیونی به خیابانهای تهران سرازیر شده و در مه ناشی از اولین گازهای اشک آور نیز ناپدید و محو می شدند و با شلیک اولین گلوله جنگی، چیزی که از این مردم مد نظر ایشان و سیاست آنها ناشی می شد، چیزی نبود، جز عده ای قلیل و چند هزار نفری که آنها را نیز به دلیل مقاومت غیرقانونی شان و نیز بر اساس مطالبه سرنگونی طلبانه شان، اساساً نمی توان از آن این گرایش دانست، زیرا که آن عده از "نیروهای مقاومت سال ۸۸" چه در عمل(مقاومت به سبک انقلابی و رادیکال از جمله باریکابندی خیابانها) و چه در طرح شعارها(مرگ بر خامنه ای) با طیف نیروی سازشکار، متفاوت و بعضاً در تضاد عملی-نظری بودند. اما مقصود در اینجا این است که مطالبات سیاسی و اجتماعی ایشان از آن روی که در چهارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی گنجیده و کسب ماهیت نیز می کند، ایشان را وا می دارد تا به صفوف مبارزاتی خلقی که تاب، تحمل و نیاز به هزینه سیاسی را دارد، نییوسته و هر چهار سال یک بار و آن هم در جهت هر چه پروارتر نمودن حاکمیت سرمایه داران اسلامی که خود نقش صحنه گردان و اعمال ذهنی سیاست ضد کارگری و ضدخلق آنها را در بین دیگر طبقات و اقشار فرود دست اجتماعی را دارند، حضور به هم رسانده و در پی

بحرانی تر شدن اوضاع که نمونه بارز آن انتخابات سال ۸۸ است، با افراطی خواندن شعارهای ساختار شکنانه فوراً محو شوند.

البته باید به جناح دیگر و رادیکال تر همین طبقات که مبارزه را می توانند در اشکال سیاسی اش، همچنان و با هزینه های بالاتر نیز ادامه دهند اشاره نموده که بخش دانشجویی آن را تشکیل می دهند که در واقع مورد بحث ما در متن حاضر نیز همانها هستند. همانها که در سودای خرداد ۸۸ دیگری، جامعه بریده از جناحین حاکمیت را دوباره به ورطه نابودی و منحل شدن در سیستم نامشروع کنونی می کشانند، بدین تعبیر که ایشان با تعریف گله وارشان از واژه ی مردم[۲] که مجبوراً نیز در نزد ایشان چنان تعریف و پنداشته خواهد شد، توانائی آن را دارند که با توهم به جناحی از حاکمیت(که به هیچ روی حاضر و قادر به مقابله قهرآمیز با حکومت نیست و اساساً ماهیت آن نیز بیش از هر چیز، حفظ و بقای همین حکومت است)، اعتراضات آحاد مردم را به گونه ای بی شکل و بدون سازماندهی به مقابله با محکمترین و سرکوبگرانه ترین انواع سازماندهی های قدرت سرمایه داری، از جمله پلیس و سپاه پاسداران، برای کشتار و زندانی شدن فرستاده و پس از شکست جنبش، حتی کمپینی برای آزادی زندانیان سیاسی خود نیز به راه نمی اندازند[۳]، که حاکی از درک آنها از یک جنبش توده ای برای استفاده در جهت منافع طبقاتی و شخصی خودشان است.

بدین تعبیر مبارزه ایشان و اتخاذ تاکتیک مبارزاتی این چنینی که سیاست پردازی آن به توسط ایدئولوگ های این اقشار از فرادست به فرودست تحمیل می شود، نه قابل اتکا برای طبقات محروم، که فی الواقع قابل تحریم و افساء است. این باصطلاح طبقه که از ترس سیاست های

نئولیبرالی جهانی که هر دم آنها را از موقعیت اجتماعی و طبقاتی ای که دارند مورد حمله قرار داده و محروم کرده و در پی پیاده سازی سیاست های ریاضت اقتصادی که موج آخر آن، یعنی بحران های سیاسی و اقتصادی اش دامان اینها را نیز گرفته، ایشان را به میدان مبارزه سیاسی کشانده و مادام که ایشان به لحاظ اقتصادی به سمت نابودی کامل از سوی سرمایه داری ای که بدان توهم دارند، کشانده نشده اند، و به یک تعبیر تا آن لحظه که مبارزه شان از جایگاه یک پرولتر آغاز نشده، که آنهم در جامعه سرمایه داری نسبتن پیشرفته ای همچون ایران فقط با هژمونیک شدن طبقه کارگردر مبارزه جاری قابل حصول هست، برای کارگران و اقشار تحت ستم نه قابل اتکا که در بهترین حالت و رادیکالترین جناحین آن، می توانند حکم همپیمانان مقطعی و تاکتیکی را داشته باشند که در غیر این صورت، ایشان با جایگاه طبقاتی پاندولی و نظری متزلزلی که دارند، جنبش های اجتماعی ضد سرمایه داری را نه به سمت پیروزی که بیش از هر چیز و بر اساس تجربه جنبش ۸۸، مبارزات جاری بویژه در سطح منطقه، در دامان جناحی از سرمایه داری در مقابل آن یکی رها کرده، تا آن را به طور کامل نابود کنند.

برای مثال توجه داشته باشید به مبارزات ایشان در دوره ای که هنوز خصلت حکومتی و درون قدرتی داشت، و تا زمانی که سیاست های نئولیبرالی در دوره احمدی نژاد که اتفاقاً در دوره ریاست جمهوری رفسنجانی و خاتمی تصویب شده بود، ضربه کاری را بدانها وارد نکرده بود، ایشان نه اشتیاقی به حرکت سیاسی به هر شکل آن، که محو تهران با برج و باروهای ساخته شده به توسط طبقه کارگری بودند که اعتصابیون اش بارها به رگبار دولت های سردار سازندگی و اصلاحات بسته شده و مبارزه را بعد از نزدیک به دو دهه

کارگری سوق پیدا می کند و با وصف چنین شرایطی است که روشنفکران خرده بورژوا مسلک ایران را می توان همان توله سگ های سرمایه داری اسلامی ایران و امپریالیسم جهانی نامید و الحق چیزی جز این برای ایشان بر حق نیست، چرا که ایشان، یعنی این روشنفکران خرده بورژوا با وقوف بر نتیجه برنامه های اقتصادی نئولیبرالیسم (که حکومت ایران و خصوصاً جناح به قدرت رسیده کنونی نوکر تمام و کمال آن است) که در عرصه سیاست حتی روند غیردموکراتیک تر شدن کشورهای پیشرفته را فراهم آورده، دست به چنین شیادی تاریخی ای زده و توده ها را با شعارهای رنگین در واقع خاکستری به سمت انفعال سیاسی و دور شدن از منافعشان سوق می دهند.

اما بنابر همین دست استدلال ها است که می توان پیام های ناشیانه نیروهائی را که در همسوئی با جناحی از قدرت سیاسی حاکم بر ایران، ندای این را فرا می دهند که چه در پای صندوق و چه در بیرون از آن مبارزه بر علیه ارتجاع را با همدیگر ادامه خواهیم داد، باید افزود که این نیروها مگر در همان ستاد انتخاباتی جنایتکاران و در پی وقوع اتفاقی مگر در زندان های ساخته رهبران امروزی شان جایی نداشته و نمی توان همچنان که از امروز یا دیروز ارتجاع را می شناخته اند، لحظه ای شرافت مبارزاتی خویش را بر کناری نهاده و آن را واگذار کنند به فرداها و زمان هائی دیگر، چرا که مبارزه بر علیه ارتجاع حاکم نه از فردای انتخابات که از رأس به قدرت رسیدن اش ادامه داشته و شاید بی معنا نباشد که در چنین شرایطی، ایشان که شعار مبارزه بر علیه دیکتاتوری را به فردا ارجاع می دهند، و حتی امروز آنرا تبدیل به شعار "دیکتاتور متشکریم" می کنند، از همان دست نیروهائی ارزیابی شوند که پتانسیل این را دارند در صورت مبارزه ای جدی بر علیه حاکمیت و در پی



برنامه های اولیه آن بر اساس اجبارهای بانک جهانی پول و دیگر ارگان های اقتصادی سرمایه داری جهانی است، چگونه می توان از دموکراسی در وضعیت سیاسی این چینی داد سخن برآورد، چرا که نتیجه ی آن هرچه غیر دموکراتیک تر شدن سرمایه داری در حوزه قدرت اقتصادی دولت های سرمایه داری امپریالیستی غربی ای که حداقل از ثبات نسبی ای در چند دهه اخیر برخوردار بودند را واداشته تا میلیونها تن از مردم جان به لب رسیده را از امریکا تا اسپانیا، از فرانسه تا سوئد و از یونان تا کره جنوبی، ژاپن و ترکیه را یا به گلوله بسته و یا با گازهای شیمیائی در خیابانها خفه کنند. می گذریم از این که در همین کشورها، روند دموکراسی در وجوه سیاسی آن حتی دارد به سمت ممنوعیت اعتراضات خیابانی[۴]. محدودتر شدن شکل های کارگری و طبقاتی و نیز زندانی نمودن فعالین سیاسی و

برچیده خواهد شد و آنچه را خدایشان به ایشان به سان فرزندی بر ابراهیم اهدا نموده، یک شب نیز قربانی منافع خدایشان یعنی حاکمیت سرمایه داران اسلامی ایران خواهد کرد.

### **- قدرت یابی "جناح نرمتر رژیم!" که منجر خواهد شد به تغییر آرام سیاسی و باز شدن فضای اجتماعی و اقتصادی.**

اما این، آن دیگر استدلال منطقی(به تعبیر خودشان) مطروحه از سوی ایشان است که پیشتر نیز اشاره نمودیم که، نتیجه عملی چنین سیاستی نیز در طی دو دهه گذشته، چیز نبوده جز فقر و تباهی روز افزون، و هیچ مشخص نیست که در چنین وضعیتی که ریاضت اقتصادی جز

اختناق کامل در اواسط دهه هفتاد دو باره آغاز کرده بودند و همین ها هم بودند که بعضاً در جهت دستگیری فعالین کارگری و چپ دانشجویی، در به اصطلاح رسانه های اصلاح طلب قلم فرسائی نموده و برخی از آنها علیرغم اینکه که از وضعیت موجود ناراضی هستند، هنوز هم در برابر دستگاه نظامی حکومت، بر قدرت و دامان اش تکیه زده اند و بدین تعبیر طبیعی است که ایشان از حضور نیروهای جدی سرنگونی طلب، انقلابی و رادیکال در عرصه جامعه بر حذر باشند، چرا که در اثر حضور سیاسی نیروهای انقلابی، کارگری و سوسیالیستی به عنوان یک آلترناتیو انتخاب در بین آحاد زحمتکش و کارگران، دیگر سیاست انتخاب بین "بد و بدتر" جذابیت و موضوعیتی نخواهد داشت.

پیام ما در لحظه کنونی، نه شرکت و محو شدن چند ساله در بازی سیاسی این طبقه در همپیمانی با جناحی از قدرت موجود، که طرد هرچه بیشتر آن، و خصوصاً افشار روشنفکری اش در اشکال گوناگون است که بیشترین ضربه را بر مبارزات و سازمان یابی افشار تحت ستم و طبقه کارگر ایران وارد می آورند. حتی شورش های ایشان نیز نه از جنس مبارزات ما، که باز هم در چهارچوب محدود قانون ارتجاعی جمهوری اسلامی ای می گنجد که امکانات را برای پیشرفت اینها در اشکال گوناگون اقتصادی و سیاسی اش دهه ها محیا کرده بود، در واقع باید گفت همپیمانان ما در خیابانهای یونان، ترکیه، برزیل و فلسطین متحدانه بر علیه سرمایه ی امپریالیستی و فاشیسم ایستاده اند و نه در صندوق رأیی که به باور توله سگ های طبقه متوسط، سنگر مقاومت نامیده می شود. رفقای انقلابی و کارگر، در پاسخ به ایدئولوگ های به واقع ترمیم طلب این سیستم باید گفت: سنگری که حکومت برایشان چیده، در عرض یک روز نیز

کشف شکاف های آن، به جای پشتیبانی از جنبش های ضد سرمایه داری و ضد ارتجاعی، شعار "سپاه پاسداران را به سلاح های سنگین مجهز کنید" را سر داده و نیز باز هم در ادامه سیاست سازشگرانه شان، نه تنها به این اکتفا ننموده که در صدد همکاری مستقیم با نیروهای امنیتی رژیم برای دستگیری فعالین سیاسی سازش ناپذیر بپردازند. فی الواقع کثیف ترین شیوه اتخاذ سیاست، این متد بینابینی و طرح آشتی میان دو قطب انقلابی و ضد انقلابی جامعه طبقاتی ایران است، چرا که ایشان که بعلم موقعیت طبقاتی و امکاناتی مادی دارای مدارک بالای تحصیلی و بادی در غیغب روشنفکرانه دارند، به شکلی ریاکارانه، هم پای در سمت ارتجاع داشته و نیز می خواهند جای پائی در سمت نیروهای مترقی و انقلابی یعنی اساساً کارگران، زحمتکشان و جوانان متعلق به آنها باز کنند. بدین روی وظیفه هر تشکل و عضو انقلابی از جنبش ضد دیکتاتوری و ضد سرمایه داری ایران و نیز، یعنی بنیاداً کمونیستها، افشا نمودن فرصت طلب و اپورتونیست های تمام قد حشره مانندی از این دست است.

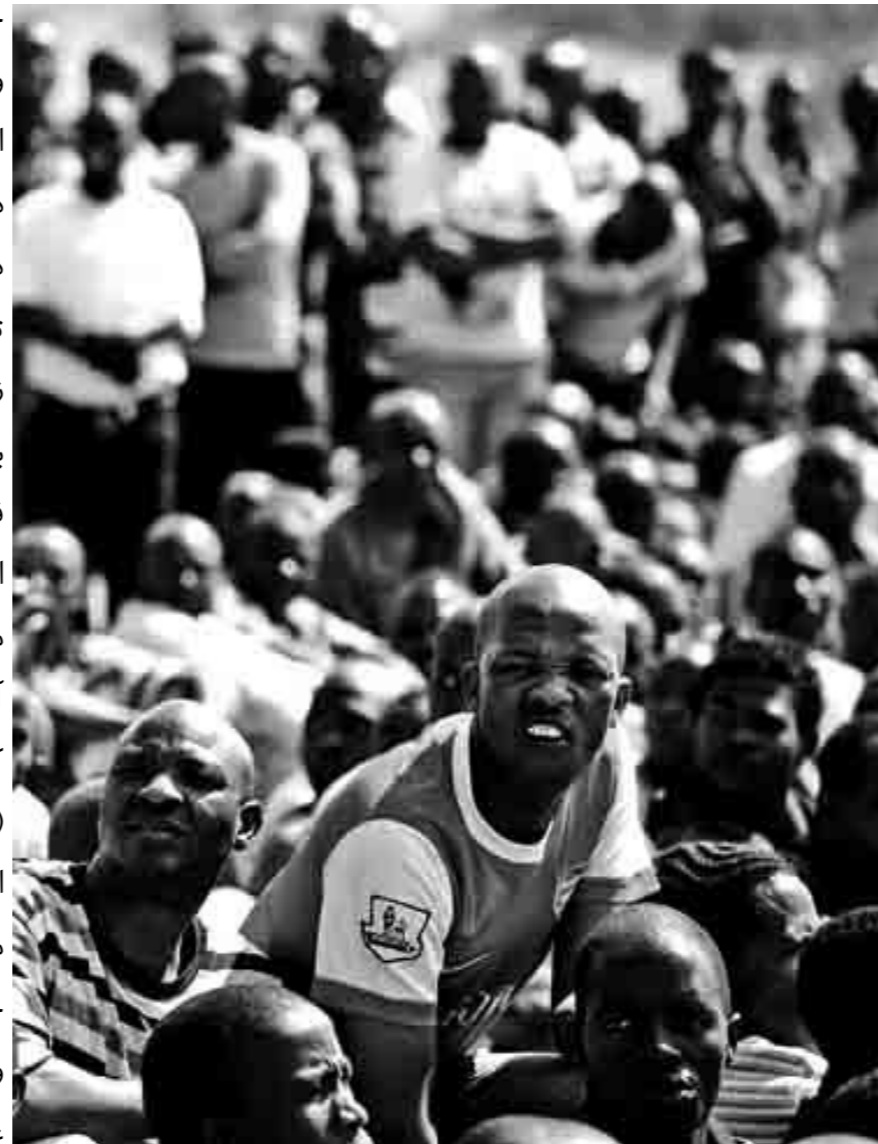
### پانویس ها

[۱] البته، نباید از حق گذشت، در این دور گروههای دیگر هم به این ها اضافه شدند، گروه اول کسانی بودند که عادت دارند هر چیزی را چون مسابقات ورزشی ببینند، آنها با اشاره به میلیونها انسانی که این بازی سیاسی را تحریم کرده بودند، اعلام داشتند که رتبه دوم را بدست آورده اند و به احتمال قوی انتظار دارند، فعالیت متمدانه نمایند که در دور دیگر اول شده و اعلام رسمی انحلال دیکتاتوری در جمهوری اسلامی را نمایند. و اما، کسانی بودند که با

راهنمای چپ زدن و براست راندن، نوشتند که اصلاً مضحکه ای در کار نیست و انتخابات در محیط معمولی یک جامعه بورژوازی برگزار شده است و "ولی فقیه" نیز نقشی مثلاً همچون شاه سوئد را داشته است و در آخرین نوشته اعلام کردند که در دور قبلی نیز، یعنی دولت های نهم و دهم، نه دولت کودتائی و نه دولت نظامیان متکی بر سر نیزه و سربازان کم نام امام زمان، بلکه

کنسرواتریست ها بر سر کار بوده اند و غیره. احزاب و جریاناتی هم هستند که همواره که از ۳۲ سال قبل رژیم را در بحران دیده و با فراز و نشیب هائی در حال سقوط و ناپدید شدن می دانند که ما در این نوشته به این ها و دیگران نمی پردازیم.

[۲] طبقه متوسط بدان جهت که منافع اش از سوئی، به توسط حاکمیت فرو خورده شده و مانع از آن می گردند تا به صفوف سرمایه داران بپیوندند، ماداماً و هرگاه که نیاز به پیاده نظام دارد، از توده های تحت ستم تغذیه نموده، و آنجا که امکان شکل دهی به مطالبات خود را دارد، با آویزش به



حاکمیت سرمایه داری و چشم به بالا دوختن، اساساً تغییر ماهیت می دهد. برای مثال همینها در مقطع سال ۸۸، توده های کارگر و زحمتکش را از سوئی به اعتصاب عمومی فراخوان می دادند، و از آنجا که جنبش مذکور ربطی به منافع آبی و آبی جنبش کارگری ایران نداشت (هیچ مطالبه ی اقتصادی و تشکل محوری عملاً در جنبش موسوم به سبز وجود نداشت)، در عمل از چنین اقداماتی

که می توانست تغییر اساسی در اوضاع ایجاد نماید، خبری نبود. این در حالی بود که حتی برخی از باصطلاح سوسیالیستهای کارگری که میل وافری به پیاده شدن دموکراسی بورژوازی داشتند، از کارگران درخواست می کردند که به جنبش توده ای بپیوندند تا بعداً در سایه دموکراسی بتوانند برای خواست های حتی آبی خویش "گام جدی ای" بردارند. زیرا که برای کارگران در صورت محرومیت از تشکل سخت بود و هست و هم اینکه چگونه می توان کارگران را بعنوان یک طبقه اجتماعی و نه فردی به پشتیبانی از جنبشی واداشت که هیچ ربط عینی ای به

آنها و زندگی شان یعنی منافع آبی و آبی شان ندارد و حتی بر طبق برنامه های اقتصادی سران و رهبران چنین جنبشی، اوضاع از اینکه بود بدتر می شد. دلیل این مدعا را می توان در پشتیبانی موسوی از پیاده شدن قطع یارانه ها بوسیله جناح رقیبش حتی از حصر خانگی دید.

[۳] توجه داشته باشید که همین طبقه موسوم به طبقه متوسط، نه به زندانیان سیاسی آن مقطع، که حتی دیگر توجهی به حصر خانگی رهبران خود از جمله موسوی و کروبی نیز نداشته و هیچ گاه تلاش درخور توجهی برای آزادی آنها نیز ننمود

[۴] حتی تظاهرات های آرام مردمی با محوریت ضد سرمایه داری در شهر فرانکفورت که مرکز بانک مرکزی اروپا است، ممنوع گردیده است و روز تظاهرات با هزاران پلیس مجهز به انواع تجهیزات جنگی و با استفاده از پلیس رابوتها (بنا به گفته یکی از تظاهر کننده گان کهنسال یکی از این پلیس رابوتها به او و همسرش می گوید: "اگر تکان بخورید دهانتان را سرویس می کنم (نقل به مضمون)،" با باتوم و پرتاب گاز اشک آور و گاز فلفل آور حمله ور می شوند. از آفریقای جنوبی نمی گوئیم که پلیس یک دولت دموکراتیک ضد نژاد پرستی که اتفاقاً وجودش مدیون مبارزات خونین کارگران و زحمتکشان است، کارگران اعتصاب کننده معدن ماریکانا را چگونه قتل عام نمود! که بحق فقط می توانست با حملات و کشتارهای دسته جمعی کارگران در دولت نژاد پرست سرمایه داران سفید پوست در این کشور مقایسه گردد که گشت. البته، تجربیاتی از همین دست را در دولت اصلاحات و در رابطه با قتل عام کارگران خاتون آباد را طبقه کارگر ایران نیز دارا است.

\*\*\*

کارگر که به خاطر ایجاد تشکل مستقل کارگری (سندیکا) زندانی شده ام، خواستار بازگشایی بی قید و شرط خانه سینما هستم).

بسیار خوب، ما می گوئیم چه اشکالی دارد که تصمیم گیری در باره مسائل و مشکلات کارگری را به عوض ارگان های حزبی و وابسته ای چون خانه ی کارگر و... به خود کارگران، به نهادهای مستقل کارگری مانند سندیکاها واگذار کنید؟ من به عنوان یک کارگر زندانی که به خاطر ایجاد تشکل مستقل کارگری به نام سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه که مطابق اصل ۲۶ قانون اساسی و مقاله نامه ی ۸۷ آزادی سندیکاها و حمایت از حقوق سندیکایی و مقاله نامه ۹۸ حق تشکل و مذاکره دسته جمعی، سازمان جهانی کار و دفاع از حقوق هم طبقه ای هایم، بیش از سه سال است که در شرایط سخت و با اتهام زنی های واهی تحمل کیفر می کنم و تعدادی از همکارانم در شرکت واحد به همین دلیل از کار اخراج شده اند و تعدادی هم قبلاً زندانی بودند که بعد از پایان حبس، از زندان آزاد شده اند و تعدادی از همکاران و فعالان کارگری در کمیته ی هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری، کمیته ی پیگیری، اتحادیه آزاد، سندیکای نقاشان ساختمان و... یا در زندان هستند و یا به تازگی محکوم به زندان شده اند، به خاطر اصرار بر اجرای همان قانونی که کاندیداهای انتخاباتی در تمام مدت تبلیغات شان مدام بر رجوع به آن و اجرای بی کم و کاستش تاکید می کردند، اکنون در زندانم به خاطر فصل سوم حقوق ملت به خصوص اصول ۲ بند ج و ۳، ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۴۱ و... قانون اساسی.

عصر سازندگی بود، ما کارگران ساختیم، اما به قیمت ویران شدن خودمان، عصر اصلاحات شد و آنچه دست نخورده باقی ماند قوانین ضد کارگری و اصلاح فصل ششم قانون کار بود و عصر عدالت محوری که عدالت را با هدفمندی یارانه ها جراحی کردند. ما می گوئیم اگر شعار تولید ملی سر می دهید و درصدد جلب نظر سرمایه گذاران هستید، فراموش نکنید که این تولید را باید کارگران انجام دهند. ما کارگران کار می خواهیم، اما نه تحت هر شرایطی. تا کی باید این مسئله ی بدیهی را یادآوری کرد که در یک جامعه ی طبقاتی، کارگر یعنی استثمار شدن و یعنی تحت سلطه بودن؟! هم طبقه ای های زحمتکش من، تنها دو راه موجود است تا از این واقعیت رهایی پیدا کنیم: متشکل شدن و تشکل سازی. ما کارگران باید به شکل های مختلف، مقاومت کارگران علیه سرمایه داری را در ذهن کارگران زنده کنیم، مثل تشکیل سندیکاها، شوراهای کارگری، اتحادیه و کمیته های کارگری برای ایجاد و تشکل یابی، تشکیل صندوق همیاری جهت کمک به کارگران اخراجی، زندانی و نیازمند، تشکیل کلاس های آموزشی و استفاده از تجربیات فعالین کارگری پیشکسوت.

کارگران زحمتکش، حق گرفتنی است. منتظر این دولت و آن دولت نباشید، ما کارگران و مردم فرودست در طول سه دهه گذشته بخصوص در چهار سال اخیر بیشترین فشارها را متحمل شدیم و هر روز هم از لحاظ اقتصادی وضعیت مان بدتر می شود، از کار اخراج می شویم، زندانی می شویم، ماه ها حقوق دریافت نمی کنیم و آنهایی که حقوق ۴۸۷ هزار تومان دریافت می کنند، تنها ۱۰ روز می توانند زندگی کنند. همکاران من، نظام، نظام سرمایه داری است، برای اینکه اولاً دستمزد سال ۹۲ را شش درصد پائین تر از

نرخ تورم (البته بر اساس آمارهای دولتی) و بدون در نظر گرفتن ماده ۴۱ قانون کار و بندهایی از اصل سوم و فصل سوم قانون اساسی تعیین کردند و دوم اینکه وزیر کار دولت نظام سرمایه داری اعلام کرده: برای افزایش مبلغ ۱۰ هزار تومان حق مسکن و مبلغ ۱۵ هزارتومان بن نقدی کارگران رضایت کارفرما ملاک است، در غیر اینصورت با افزایش حق مسکن مخالفت خواهیم کرد؛ کسی نیست به آقای وزیر بگویند که وقتی در جنوبی ترین منطقه تهران زمین متری ۵ میلیون تومان، ودیعه مسکن ۲۰ میلیون تومان به بالا و اجاره مسکن ماهانه از ۴۰۰ هزار تومان به بالا و گرانی کالاها و مایحتاج روزانه مردم، ماهیانه مبلغ ۱۰ هزار تومان حق مسکن و مبلغ ۱۵ هزار تومان بن نقدی برای کارگران چه دردی را دوا می کند؟ آقای وزیر کارگران برای زنده ماندن کار می کنند، نه برای زندگی کردن. کارگران زحمتکش، این وضعیت تا زمانی که تشکل های مستقل کارگری بدون دخالت دولت و کارفرما را تشکیل نداده ایم و از حق اعتراض، تجمع و اعتصاب برخوردار نشده ایم ادامه خواهد داشت. همکاران و هم طبقه ای های زحمتکش ام، بیش از ۴ میلیون بیکار که در تنور داغ تورم (به گفته آمار دولتی ۳۱ درصد که بیش از این است) می سوزند و حدود ۷۵ درصدشان به همراه خانواده در زیر خط فقر مطلق در شرایط نامناسب شب سر را بر بالین می گذارند. همه این ناعدالتی ها، تبعیض، ظلم و ستم بر می گردد به نبود تشکل های واقعی و مستقل کارگری و عدم برخورداری از حق اعتراض تجمع و اعتصاب که به این طریق صدای رسای طبقه کارگر را به گوش سرمایه داران ضد کارگری برسانیم. به تجربه سندیکای کارگران شرکت واحد بنگرید؛ هر چند هزینه های گزافی از شکنجه تا زندان و جانبازی و اخراج متحمل شدیم، اما با تشکیل سندیکا و به

واسطه آن اعتراض، تجمع و اعتصاب، وضعیت راننده گان عوض شد. نگاه مسئولان به شرکت واحد ویژه شد، جلوی بسیاری از دزدی ها گرفته شد، ناوگان حمل و نقل عمومی نوسازی شد. از هم گسیختگی درون خانواده های کارگری تا حدی ترمیم شد، اعتیاد به حد چشم گیری کاهش پیدا کرد و... هم طبقه ای های عزیز، هیچکس به داد کارگران نمی رسد، مگر خودشان. اگر وضعیت طبقه ی کارگر در طول این سال ها بدتر شده، به این دلیل نبوده که خواسته به نیروی خودش متکی شود، بر عکس، طبقه ی کارگر آنجایی ضرر کرده که به نیرو و توان و جایگاه خود شک کرده و قدرت تفکر و تصمیم گیری را به دست این یا آن دولت داده است.

تجربه ی سندیکای کارگران شرکت واحد، نیشکر هفت تپه، پتروشیمی بندر امام، لاستیک سازی البرز و غیره نشان داده که ما اگر اراده کنیم، می توانیم، و در نتیجه رهایی طبقه کارگر توسط خود طبقه ی کارگر ممکن خواهد بود و ما نباید برای تحقق این شعار ناامید شده و دست از تلاش و کوشش برداریم. هم طبقه ای های زحمتکش ام، نسل امروز هزینه ی سکوت نسل دیروز در برابر انحراف از آزادی، استقلال و عدالت را می پردازد، پس برای به رسمیت شناخته شدن تشکل های مستقل کارگری و حق اعتراض، تجمع و اعتصاب (که حق مسلم ما کارگران است) فریاد بر آوریم و پافشاری کنیم، تا نسل فردا ما را به عتاب خطاب نکند.

اعتراض، تجمع، اعتصاب حق مسلم ماست/ کارگران متشکل شوید/ زنده باد آزادی و برابری- پاینده باد جنبش کارگری/ رضا شهابی ذکرها- ۶/۵/۹۲ - زندان اوین بند ۳۵۰

جاری شدن سیل به دلیل تاخیر زیاد حتی به مرحله بارگزاری مصالح در راستای بنا کردن و ایجاد سیل بند هم نمی‌رسند. از دلایل برساننده‌ی این معضل یکی دوری این جریانات از بستر عینی کشمکش‌های طبقاتی در جامعه‌ی ایران است و آن یکی که می‌تواند پیامد دلیل قبلی باشد، این حقیقت است که این سازمان‌ها و احزاب چپ فاقد پشتوانه اجتماعی‌ای هستند که قدرت سیاسی اقتصادی حاکم را به مصاف بطلبند.

خلاصه‌ی کلام آن که، عدم انسجام نظری احزاب چپ‌گرا در برخورد با چالش‌های اجتماعی مربوط به منافع زحمتکشان منجر به سردرگمی می‌شود که این خود گاه و به طور ناخواسته می‌تواند به اتخاذ موضعی در ضدیت با منافع آنها بیانجامد. بنابراین طفره رفتن از چنین امری چیزی نیست جز عدم احساس مسئولیت و وفاداری به بدنه‌ی اجتماعی و گفتگویی خود. اگر در جامعه‌ی پر از خفقان ایران، وقایع سیاسی مردمی‌ای که به ناگاه به مانند سیل درون جامعه روان شده و همه را با خود می‌برند، امری محتمل است، پس غافل‌گیری در هنگام مواجهه و در پی آن عدم توان شکل‌دهی و کمک به احیای مبارزه در حین چنین رخدادی نیز قابل پیش‌بینی است.

نزدیک به چهار سال از جنبش اعتراضی ۸۸ می‌گذرد و به نظر می‌رسد بخش بزرگی از چپ، در حالی در صدد تعریف رویکرد خود در وضعیت کنونی است که از وقایع آن دوره درسی نگرفته است. به بیان دیگر، در مقطع کنونی نیز، در مسیر و رویکرد این طیف چندان تغییری دیده نمی‌شود، و از این رو می‌شود انتظار داشت که هر جهت‌گیری سیاسی‌ای در آینده از سوی آنها، امری بی‌تأثیر و یا آن‌چنان کم‌تأثیر باشد که حتی آن‌قدر به حساب نمی‌آید که با



## نوشته: عابد رضائی از انتخابات یا صفر! از کجا باید آغاز کرد؟

عظیم تبلیغات رسانه‌های جریان اصلی، همه از جمله عواملی بود که دسترسی به مطالب راهبردی در مورد استراتژی رادیکال (در تقابل با استراتژی عقیم اصلاح‌طلبان) را محدود می‌نمود.

در واقع این معضل را در مواجهه با یک حرکت/جنبش سیاسی و موضع‌گیری نسبت به آن باید نتیجه‌ی عدم وجود یک استراتژی بلند مدت از سوی سازمان‌ها و خصوصاً احزاب چپ‌گرا در افق سیاسی ایران دانست. به تعبیری دیگر، دستگاه‌های تحلیلی احزاب چپ‌گرا، با جایگزین کردن تاکتیک به جای استراتژی در موقعیت‌های

می‌خواندند و در مقابل، بخش دیگری از تحلیل‌ها چنین تحركات سیاسی‌ای را همان انقلاب آرمانی، سوسیالیستی و رهایی‌بخش می‌دانستند. این که آیا تحلیل‌هایی این چنین می‌توانست راهگشا باشد یا خیر در این مبحث نمی‌گنجد، اما نکته این است که حتی راهکار بایکوت و یا نیز مشارکت در جنبش از سوی احزاب و سازمان‌های چپ آن‌چنان دیر از راه رسید که سیل همه چیز را با خود برده بود. شخصاً به عنوان یک کنش‌گر حاضر در روزهای خیزش ۸۸، تجربه کردم که در طوفان حوادث آن روزها حتی فرصت ورق زدن تحلیل‌های دیر از راه رسیده برایمان وجود نداشت؛ ضمن این که فیلترینگ اینترنت، هیجان عمومی، و موج

مقدمه بر انتشار مجدد مطلب؛ لازم به ذکر است که این متن پیش‌تر و در ویژه‌نامه پراکسیس تحت عنوان «امکان «سیاست»» سیاست امکان/جستارهایی در نقد چپ اصلاح طلب منتشر گردیده بود، اما به باور ما حداقل بخش‌هایی از متن کارآئی خود را همچنان در وضعیت پساانتخاباتی داراست، هر چند هدف اصلی انتشار آن در فضای پیشا و یا حوالی انتخاباتی بوده است.

متن پیش‌رو که صرفاً بازتاب تجربیات شخصی نگارنده است، در کنار سایر متون انتقادی نیروهای چپ رادیکال و علی‌الخصوص فعالین جوان‌تر، تلاشی است در راستای تبیین وضعیت موجود و راهگشایی نظری و عملی برای برون‌رفت از بحران کنونی جامعه‌ای که از سوی از هم گسیختگی اجتماعی پدید آمده از ماهیت دیکتاتوری و اختناق سرمایه‌داری و از سوی دیگر خطر امپریالسم و فاشیسم هر لحظه آنرا بیشتر تهدید می‌کند.

### جنبش ۸۸ و گسست از احزاب

تاکنون طیف‌های مختلف نحله چپ، بسیار در رابطه با پدیده‌ی انتخابات قلم‌فرسایی کرده‌اند، نوشته‌هایی بعضاً راهبردی و بعضاً نه چندان پرمایه، اما وجه مشترک آنها «تأخیر» بوده است. برای نمونه کافی است نگاهی بیاندازیم بر وقایع انتخابات سال ۸۸: بخشی از به اصطلاح رادیکال‌ترین تحلیل‌ها در آن دوره مبتنی بود بر بایکوت جنبش، چرا که آن را اساساً جنبشی بورژوازی (یا خرده‌بورژوازی) و آن هم از نوع درون‌حکومتی اش

نظرات موافق یا مخالف جدی روبرو شود.

برای ارائه‌ی نمونه‌ی عینی می‌توان به رویکرد دو جریان مدافع و مخالف خیزش مردمی ۸۸ در این طیف اشاره کرد: اولی «حزب کمونیست کارگری ایران» که چیزی نمانده بود «جنبش سبز» را همان انقلاب سوسیالیستی و آرمانی‌رویی خود بپندارد، و دومی، حزب «کمونیست کارگری-حکمتیست»، که یک سره وقایع آن دوره را مورد نکوهش قرار داده و مشارکت در آن را حتی به نوعی خیانت به امر انقلاب دانست. بیراه نیست گفتن این که اگر این دو خوانش مذکور در دل آن شرایط وجود نداشت هم -هیچ- تغییری در شکل‌گیری سیر وقایع آن دوره پدید نمی‌آمد. در واقع چنین رویکردهایی سبب شد تا اعتبار چنین احزابی بیش از پیش نزد کنش‌گران هر چه بیشتر رنگ باخته و پایگاه اجتماعی اندک شان در میان فعالین چپ و کمونیست -خصوصاً جوان‌تر- نیز در مخاطره بیافتد.

به بیان دیگر، شکست استراتژیک -یا بهتر بگوییم بی‌استراتژی بودن- این جریانات و عدم کارآمدی شان در وضعیت انضمامی ایران -که در پروسه‌ی عمل نمایان گشت - سبب شد تا بخشی از نسل جدید نیروهای انقلابی و چپ‌گرا که پیش‌تر نیم‌نگاهی به این جریانات و احزاب داشتند، به سمتی سوق یابند که خود در راستای تقویت صدای بدیل و رادیکال در فضای سیاسی، به خلق حلقه‌ها و هسته‌های مستقل چپ اقدام نمایند.

البته باید همینجا اذعان کرد که تلاش‌هایی این‌چنینی در موقعیت کنونی تنها می‌تواند روزنه‌ی امید فردا باشد، چرا که از درون این اقدامات در این مدت کوتاه، هنوز استراتژی راهبردی‌ای که بتواند پاسخگوی نیازهای جامعه در راستای

احیای مبارزه‌ی رهائیبخش باشد، شکل نگرفته است. با این حال اعضای این حلقه‌ها و جمع‌ها از خلال تجربه‌های فعالیت در بیش از یک دهه اخیر، آموخته‌اند که برای احیای مقاومت و پیکار جمعی چه در برابر بورژوازی حاکم و چه در ساحت گفتمانی در مقابله با آلترناتیوهای نئولیبرالی، نمی‌توان به سازمان‌ها و احزاب کنونی که خود -اغلب- به جا مانده از شرایط خاص اجتماعی دیگری هستند(قیام ۵۷)، امید بست. به عبارت دیگر، اغلب نیروهای نسل جوان چپ، به ضرورت یک گسست سیاسی از گفتمان چپ قدرت‌مدار موجودی که فاقد پویایی نظری می‌باشد پی برده و با این حقیقت روبرو گشته‌اند که برای تبیین نوع دیگری از سیاست انقلابی باید به جمع‌هایی نظیر خود(هسته‌های کمونیستی) که مستقل از احزاب موجود فعالیت می‌کنند، امید ببندند.

در اینجا، باید به این نکته اشاره کنم که ضرورت گسست از سازمان‌ها و احزاب موجود، فقط به میانجی تجربیات حوادث سال ۸۸ نبود که احساس شد، بلکه عدم کارایی گفتمان آنها در دوران جنبش، همچون تیر خلاصی بود که از شکست سیاسی این احزاب خبر می‌داد(انتشار نشریات مستقلی نظیر «خیابان» و «اتحاد دانشجویان ضد فاشیسم» در دوران پیش از جنبش -و یا همزمان با حضور مردم در خیابان- را باید در همین راستا دید [۲ و ۳]).

### انتخاب؛ مشارکت در ساحت قانونی یا دخالت‌گری رادیکال

دور جدیدی از انتخابات آمد و همه‌ی فضای سیاسی را

تحت تاثیر قرار داد. مساله صرفاً انتخابات ریاست جمهوری نیست، بلکه باید از هم‌اکنون انتخابات مجلس آتی را نیز -هرچند با اهمیتی کمتر- در نظر داشت. بنابراین بحث‌ها حول شرکت یا عدم شرکت در انتخابات در بین عموم جامعه همچون هم‌اکنون جریان خواهد داشت. و احتمالاً شاهد طرح دوباره بحث «باید کاری کرد» در رابطه با انتخابات، از سوی انواع جریانات سیاسی، از جمله -و به ویژه- برخی طیف‌های چپ‌گرا خواهیم بود؛ چپ‌گرایانی که -عمدتاً- مترصد ابراز وجود در شرایط پدید آمده از درون تنش‌های سیاسی جریانات رقیب در ساختار حاکمیت -به معنای عام آن- هستند. شرایطی که گویی تنها در دوره‌ی کوتاهی پیش از انتخابات امکان مهیا می‌گردد. پرسش واضحی که پیش می‌آید این است که آیا این جریانات می‌توانند صرفاً با دخالت‌گری در برهه‌های زمانی مشخص، زمینه را برای مطرح شدن یا تقویت گفتمان چپ آماده کنند؟

به جای پاسخ به این پرسش، کافی است نگاهی بیاندازیم بر چگونگی ابراز وجود جریانات گوناگون رقیب در ساختار حاکمیت؛ و نحوه‌ی برنامه‌ریزی و دخالت‌گری آنها برای شرکت و حضور در انتخابات. برای آنها این متد قدرت‌یابی، تنها پروسه‌ای کوتاه مدت نیست. نمونه روشن در این رابطه، بررسی روند قدرت‌یابی همان جریان موسوم به احمدی‌نژاد-مشائی است که چیزی حدود یک دهه -و شاید بیشتر- در راستای دست‌یازیدن به قدرت درون ساختار نمودند و در نهایت موفق شدند قدرت را قبضه کنند. آنها، به عنوان یک طیف سیاسی درون‌ساختاری، به طور غیر قابل مقایسه‌ای میدان عمل بیشتری به نسبت جریانات چپ‌گرا -که ماهیتاً به دلیل حمل ایدئولوژی

محرومان و کارگران و ستم‌کشان جامعه، حاوی گفتار رادیکال می‌باشند- دارند، ولی با این حال حضور فعالانه در ساحت سیاسی را تنها از طریق زمینه‌یابی و برنامه‌ریزی و سازمان‌دهی در مدت طولانی و مستمر ممکن می‌دانند. حال چگونه است که «رفقا»ی چپ‌گرای ما تنها در مقاطع پیش‌انتخاباتی «باید کاری کرد» را پیش روی خود می‌گذارند؟

البته واضح است که قصد هم‌ارز کردن زمینه‌ی دخالت‌گری سیاسی برای جناح‌های در قدرت و جریانات چپ رادیکال را ندارم؛ چرا که اصلاً چپ رادیکال از طریق نفوذ درون قدرت بروکراتیک دولتی و حکومتی، دیگر نمی‌تواند حامل سیاستی رادیکال باشد. اما اگر جریانات حکومتی در درون نهاد حکومت کاخ می‌زنند تا بر علیه آحاد مردم، ستمکشان و کارگران اقدام نمایند، در چنین وضعیتی وظیفه نیروی سیاسی چپ، چه امری می‌تواند باشد جز نقب زدن در دورن «شهر»ها و حاشیه‌ها؛ یعنی همانجایی که ستمکشان و کارگران می‌زیند! و این یکی از نقاطی است که رویکرد متناقض طیف‌ها از نحله چپ نمایان می‌شود؛ جایی که آنها با بزرگنمایی عدم امکان دخالت‌گری در چنین فضاهایی، حتی در سطح برنامه‌ریزی و گفتار نیز هیچ اشاره‌ای به ضرورتی این چنین بنیادین نمی‌کنند؛ گویی بنا نیست که با بدنه اجتماعی گفتمان خود پیوندیابی کنند، وقتی هیچ دغدغه‌ای در این باره مطرح نمی‌گردد، پس نباید از این غافل‌گیر شد که این طیف از چپ در ساحت عمل، عرصه دخالت‌گری خود را در دفاع از منافع نیروی کار جامعه و همه‌ی زحمتکشان در عرصه تولید(و بازتولید) نمی‌بیند.

اما آیا واقعاً ارتباط‌گیری چپ با بدنه اجتماعی خود، این چنین ناممکن و ناشدنی است؟ شاید رجوع به مثال‌های

تاریخی بهتر از هر تحلیل و استدلالی بطلان ناممکن بودن سیاست رادیکال را برای مان نمایان کند. برای نمونه، مرور فعالیت‌های سازمان‌های کمونیستی نسل گذشته، یعنی همان جریان‌های چریکی ای که احزاب و جریانات موجود آن را غیرکارگری و ماجراجو و یا اعمال‌اش را غیرمعقول می‌خوانند، نشان می‌دهد که می‌توان در وضعیت خفقان و سرکوب - خصوصاً علیه کمونیست‌ها - به سیاست رادیکال پایبند بود و با مخاطبان (سوژه‌های) راستین سیاست کمونیستی ارتباط برقرار کرد و میان آنها مقبولیت یافت. نتیجه‌ی رویکرد نامتناقض آنها و تلاش‌ها و پایداری‌هایشان آنچنان که در تاریخ قیام ۵۷ می‌بینیم، مورد انتخاب و حمایت واقع شدن از سوی صدها هزار نفر بود [البته بنا نیست در اینجا به طور یکسویه و تمام‌قد از مشی نظری آن سازمان‌ها دفاع کنم، بلکه موضوع برجسته کردن رویکرد موفق آنها در ارتباط‌گیری با بدنه‌ی اجتماعی گفتاری بود که حامل آن بودند].

به طور کلی هم پروسه مبارزه متشکل و سازمان یافته‌ی رادیکال (همان که جریان چپ امروز ایران فاقد آن است) نه از طریق چهارچوب قوانین حکومتی که در جهت حفظ منافع طبقه‌ی مسلط تبیین شده، بلکه در خارج از این چهارچوب و بر علیه‌اش پیش می‌رود. نمی‌شود با قوانین بورژوازی به جنگ نظام سرمایه‌داری حاکم رفت. به عبارت دیگر، سیاست رادیکال نمی‌تواند در زمین بازی اجرا شود که قوانین آن توسط دشمن نوشته شده است. از این رو هیچ راه دیگری برای پیشبرد مبارزه آشتی‌ناپذیر با وضع موجود نمی‌توان متصور شد، بل فعالیت خلاف یا فراتر از محدودیت‌های قانونی که توسط حاکم وضع شده است. یعنی آنچه که به نفع حاکمیت نیست، هم ضرورت دارد و

هم ممکن است! در میدان واقعی جنگ، استراتژی‌ها در تضاد با یکدیگر و در جهت نقض هم به میدان مبارزه می‌آیند؛ بنابراین هر گونه پیروی از استراتژی دشمن در زمین جنگ، به معنای پیروی از دشمن و در نتیجه غلبه آن بر نیروها خواهد شد. با در نظر گرفتن تضاد آنتاگونیستی چپ (رادیکال) با نظم مستقر، می‌توان گفت تئوریزه کردن انتخاب بین گزینه‌های موجود در انتخابات حکومتی، آن هم در یکی از درنده‌خوترین آنها یعنی جمهوری سرمایه‌داران اسلامی، نه یک تاکتیک که بیش از هر چیز استراتژی‌ای غیررادیکال و ضد انقلابی است.

با نگاهی بر تاریخچه‌ی جریانات چپ ایران، این امر بر ما به وضوح روشن می‌گردد که مشارکت و دخالت‌گری چپ در روابط قدرت و بر مبنای قوانین حاکمیت، در ساحت کلی هیچ دستاوردی جز ادغام گفتمان چپ در منطق حاکم و هم‌زمان انحراف از باورها و آرمان‌های چپ و در نهایت دور شدن از مسیری خواهد بود که کل مبنای این نحله بر حرکت در آن مسیر معنا می‌یابد؛ یعنی همان حمایت و پیشبرد منافع طبقات کارگر و فرودست جامعه با افق بر هم زدن وضعیتی که منجر به فرودست‌سازی آنها می‌گردد. برای نمونه، جریان حزب توده از زمانی که خود را با قوانین معلوم الحال موجود بورژوازی حاکم منطبق نموده و از رویکرد انقلابی به رویکردی رفرمیستی درون حکومتی تغییر موضع داد، یک‌سره از مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری حاکم و فعالیت در راستای احیا و بازسازی مبارزات طبقه کارگر و فرودست جامعه دست شسته و در اندک زمانی کارش به جایی رسید که با حذف انقلابیون از سیاحت سیاسی هم‌نوا شد [و البته که همچنان این جریان از انحراف سیاسی خود در آن دوره دفاع می‌کند و از این رو در همان مسیر قدم

برمی‌دارد]. بنابراین محدود کردن مبارزات و فعالیت‌های جریانات چپ از طریق مجراهای قانونی حاکمیت (در ایران) از همان ابتدا محکوم به شکست است. شکستی که توسط دستگاه اعمال هژمونی حاکم در جهت حذف و ادغام گفتمان چپ صورت پذیرفته و حذف فیزیکی عاملان آن گفتمان - در صورت لزوم - را توسط دستگاه قهر نظامی تسهیل می‌کند. در واقع مساله در اینجا این نیست که بازی در زمین قدرت حاکم، با خواست قدرت‌خواهی جریان چپ مورد نظر و به رسمیت شناخته شدن از سوی حاکمیت انجام پذیرد و یا این که در راستای ایجاد فضا و زمینه برای احیای مبارزه رادیکال صورت پذیرفته باشد. آن چه مهم است یکی ادغام و حذف گفتمان چپ در یک رویکرد رفرمیستی عقیم و دیگری کانالیزه شدن خواست - و ضرورت تغییر - در چهارچوبی است که قوانین حاکم هر بار آن را تعریف/بازتعریف می‌کنند؛ طبعاً چنین قوانینی چنان سوپاپ اطمینانی برای پیشگیری از تغییر رادیکال را در خود داراست که پیشاپیش هر گونه تن دادن به آن قوانین و بازی در ساحت تعریف شده بر مبنای آن - فارغ از نیت و هدف - به سمت و سویی خواهد رفت که هر چه باشد در جهت تغییر وضعیت موجود به نفع ستمکشان و کارگران نخواهد بود، که بالعکس چنین رویکردی آبستن نوعی اخته‌گی است که توضیح و استدلال‌اش به طور کلی بر مبنای عدم امکان هر گونه دخالت‌گری رادیکال می‌باشد. آنچه در آینده اتفاق می‌افتد نیز، نه خلق چنین امکانی، بلکه دور شدن هر چه بیشتر از ضرورت سیاست‌ورزی رادیکال است. همانطور که اشاره شد، روند حرکت حزب توده و موضع کنونی‌اش به عنوان نمونه‌ای قابل ارجاع در این زمینه گویاست.

### ماجرای «چه باید کرد» ها!

همه اینها، یعنی هجمه‌ی ستم حکومت متحجر و سیاست‌های نئولیبرالی و سرکوب‌ها از سویی و تاریخ مبارزاتی‌مان، با شکست‌ها و پیروزی‌هایش، ما را به مثابه نسل نوینی از انقلابیون بدان واداشته که نه تنها در برابر قدرت نظامی و پلیسی روزافزون حاکمیت طبقاتی در اشکال گوناگون جهانی‌اش، که در برابر این وضعیتی که مبارزه‌ی رهایی‌بخش را به صورت بالذات مختوم می‌داند، به «چه باید کرد» های نوین بیان‌دیشیم.

چرا که ما در دوره‌ای هستیم که از سویی مبارزه‌ی طبقاتی و آشتی‌ناپذیر با وضعیت موجود و با افق و آرمان جامعه/جوامعی مبتنی بر روابط تولیدی بدیل، به شدت مستهلک و پراکنده شده و بسیاری از سازمان‌ها و احزاب چپ مرعوب نظم حاکم شده‌اند و در وضعیت ادغام گشته‌اند. آنها طوری واداده‌اند که حتی در حوزه‌هایی که ستم و سلطه به فاحش‌ترین و هارترین شکل ممکن نمایان می‌شود نیز آن‌طور که باید حضور ندارند. این وضعیت اسفناک تا حدی پیش‌رفته که آنها نه تنها خطری برای وضعیت محسوب نمی‌شوند، بلکه جریانات فاشیستی و افراطی راست‌گرا هم به آنها به عنوان مانعی در پیش‌روی خود نمی‌نگرند. آن‌طور که امروز در اروپا شاهدیم که فاشیسم دوباره پا گرفته؛ در یونان به صورت عیان و در حمایت دولت به حزب هواداران بیشتر می‌پردازد و در فرانسه فعالین چپ رادیکال و آنتی‌فاشیست را به قتل می‌رساند، در آلمان به کمک حزب/احزاب اولترا راست گام به گام به پیش می‌رود و در هلند - و برخی کشورهای دیگر - به وقیحانه‌ترین شکل



ممکن در ساحت سیاست گذاری های مهاجرستیز و پناهندهستیز بروز می‌کند. چندی پیش در یونان، دو کارفرما ۳۰۰ کارگر خارجی را - که به شکل برده‌وار زندانی بودند - به گلوله بستند و در مقابل اتحاد چپ‌های رادیکال آنرا تنها عملی نژادپرستانه خواند؛ گویی این اتفاق هیچ ارتباطی با سیاست گذاری های فاشیستی علیه کارگران خارجی بدون اجازه اقامت و به طور کلی مهاجرین در آن کشور ندارد، و این تنها حادثه‌ای از دو کارفرمای نژادپرست بود و بس. همین نمونه، خود به روشنی گویای افتضاحی است که دامن جریانات چپ رسمی را گرفته است. نمایندگان فاشیست‌ها در همان پارلمان نشسته‌اند و نه تنها اقداماتی این چنین وحشیانه را توجیه می‌کنند بلکه هر از چندی بر لزوم تشدید مهاجرستیزی (به عنوان یکی از اشکال بروز فاشیسم) در صحن مجلس و دولت قانونی تاکید می‌کنند، و در مقابل احزاب چپ، حتی زمانی که اکثریت‌ترین حالت ممکن (گلوله بسته شدن برده‌های خارجی) اتفاق می‌افتد موضوع رو به سوء رفتار و باورهای افراطی عاملان جنایت تقلیل می‌دهند، می‌تواند نشانه‌ای باشد از محدوده‌ای که ملزومات مشارکت در ساحت قانونی قدرت بر ضرورت‌های مبارزه‌ی آنتاگونیستی اعمال می‌کند. دقیقاً ایراد کار از آنجاست که احزاب چپ که از طریق انتخابات به پارلمان راه یافته‌اند، اینک بخشی از همان روابط حاکم در یونان شده‌اند، روابطی که اجازه می‌دهد تا سرمایه ملی به صورت فجیع و مضاعفی، ستمکشان و کارگران را استثمار کند. چگونه می‌شود این جریانات شاهد اوج‌گیری سوبه‌های فاشیستی نظام حاکم باشند و هم‌زمان در پارلمان حضور دارند ولی پاسخی به ضرورت سازمانیابی ضد فاشیستی - را از محدوده‌های قانونی - ندهند؟

با این اوصاف، به نظر می‌رسد چپ رادیکال باید این بار به

باید به شناسایی نقاط صفر بر روی مختصات سیاسی ایران پرداخته و از آنجا مبارزه را در جمع‌هایی هر چند کوچک و با اشکال گوناگون آغاز نمود؛ به بیان دیگر با ایجاد هسته‌های کمونیستی و با پیوندیابی این هسته‌ها به طور جمعی برای تبیین نظری، رهیافت‌های جدی نظری همت‌گمارد تا برآیند این تحرکات سیاسی و نتیجه نظری بر آمده از آنها بتواند راهگشای بن بست موجود باشد. مهم‌ترین نکته آن است که آگاه باشیم که مسیری سخت و شاید طولانی را در پیش داریم.

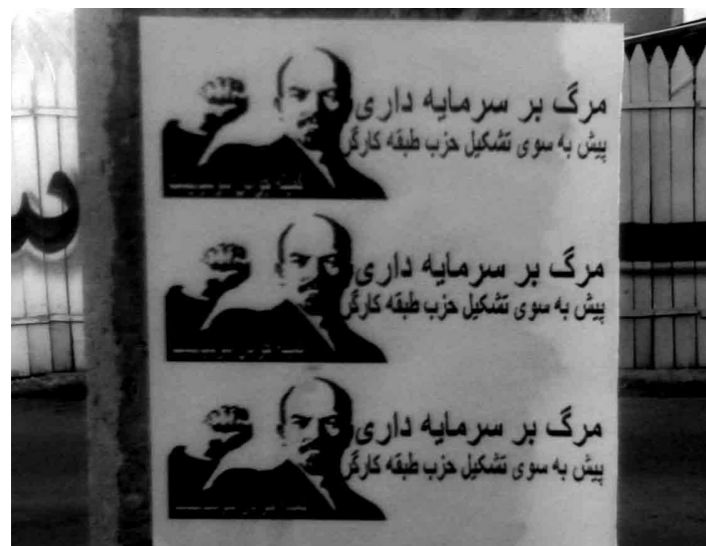
رفقا به پیش! خرداد ۱۳۹۲

### پانویس‌ها:

[۱] لینک ویژه نامه پراکسیس تحت عنوان "امکان «سیاست»، سیاست امکان/جستارهایی در نقد چپ اصلاح طلب": <http://praxies.org/?p=2219>

[۲] آرشیو نشریه خیابان: <http://www.iran-archive.com/start/325>

[۳] آرشیو نشریه اتحاد، ارگان اتحاد دانشجویان ضد فاشیسم: <http://www.ketabfarsi.org/ketabkhaneh/>



منجر به افول سوبه‌های رادیکال و در نهاست شکست آن شد. بنابراین این استقلال در اینجا، به سوبه‌ای از حرکت جمعی اشاره دارد که به طور غیرمتناقضی در مسیر منافع فرودستان و زحمتکشان پیش برود و لاجرم استراتژی و تاکتیک و اهداف اش مبتنی بر نحوه‌ای از دخالت‌گری سیاسی باشد که به جای نظر داشتن به روابط قدرت، و شکاف‌های حاکمیت، و به طور کلی دخیل بستن به حوزه سیاست رسمی، بر امکان سیاست‌ورزی مردمی و رادیکال امید ببندد و به احیاء و تقویت مبارزات زحمتکشان و کارگران یاری رساند.

### از صفر شروع می‌کنیم

با توجه به آنچه گفته شد می‌توان رهنمودهای زیر را برای پایه‌ریزی چنین حرکتی در نظر داشت:

۱. ضرورت استقلال از تحرکات سیاسی‌ای که در ساحت سیاست رسمی صورت می‌پذیرد.
۲. باور به این که آلترناتیوهای چپ و انقلابی موجود، پاسخ قابل اتکایی برای احیای سیاست کمونیستی نیستند و باید به فکر ایجاد بدیل‌های خودمان باشیم.
۳. ضرورت گسست کامل نظری-عملی از جریانات چپ تا کنون موجود.

سخن آخر آن که ما به عنوان فعالین چشم‌گشوده در عصر پسا شوروی، و بعد از انقلاب به محاق رفته‌ی ۵۷، چاره‌ای نداریم جز اینکه که با عزمی جدی برای بازسازی و پیشبرد مبارزات سیاسی مان از صفر بیاغازیم. برای این کار ابتدا

طور جدی تری برای احیای مبارزه آشتی‌ناپذیر با نظم موجود چاره‌جویی کند. اغراق نیست اگر بگوییم تمام تلاش‌هایی که طی یک دهه گذشته توسط فعالین چپ صورت پذیرفته، در بهترین حالت در حد زنگوله سیاسی احزابی بوده که دیگر بعضی‌هایشان حتی در ساحت سیاسی ایران در حد یک نام و نشریه هم موجودیت ندارند. تمام تلاش‌ها تاریخ شده و تاریخ مان خاطره‌ای از تلاش‌هایی است که به بن‌بست رسیده، و ما بی‌آن‌که تلاش‌های گذشته را و دلایل به بن‌بست رسیدن‌شان را بازبینی و موشکافی کنیم، باز «چه باید کرد»‌هایی را مطرح می‌کنیم که گویی پاسخ‌اش از پیش موجود است؛ به بیان دیگر تلاشی جدی برای فرا رفتن از وضعیت، حتی در حد تبیین و تحلیل و برنامه‌ریزی نظری هم دیده نمی‌شود. و در عوض، انتظاری غریب برای ظهور نیرویی موعود، یا قسمی رخداد رهایی بخش کاربست چپ شده است؛ و هر از چندی نیز تلاش برای دخالت منفعلانه در جهت این که بین آنها یکی معتدل‌تر انتخاب شود و این‌گونه رضایتی جلب شود که از قبضه‌ی قدرت توسط راست افراطی جلوگیری کرده‌ایم.

آن‌چه پیداست نتیجه‌ی این همه سرخوردگی، و به شکست انجامیدن چه باید کرد‌ها، باید ما را بدان وا دارد تا مبتکر حرکت مستقل خودمان باشیم؛ و برای حرکت به آن سمت از هم اکنون با روشی متفاوت از گذشته به چاره‌اندیشی جمعی در سطح دقیق‌تری مشغول شویم.

البته منظورم از مستقل بودن حرکت، تنها به معنای استقلال از نهادهای قدرت زمین بازی حاکمیت نیست، چرا که جنبش مردمی ۸۸ نمونه‌ای است که از این بابت مستقل بود، ولی تحت هژمونی گفتمان اصلاح‌طلبان قرار داشت و سرانجام آن را هم دیدیم که چگونه همین سلطه‌ی گفتمانی

چنان غنیمت اصلی بر خر مُراد دانستند. در ره‌اشدگی جامعه رو به احتزار رفته افغانستان عده‌ائی که ادعا می‌کردند غیر سیاسی هستند، به نام خلاصی فرهنگی و یا مدرنیسم آمال خود را در سینمای هالیوودی دنبال کردند و از سوی دیگر این گروه با راه افتادن شبکه‌های تلویزیونی و ماهواره‌ائی «ما» را از مسائل اصلی میهن و اجتماع خود، از طریق رخنه در روحیه و طرز تفکر و شیوه عمل به مطالب فرعی و زندگی روزمره در مسائل شخصی نگه داشتند تا به بهانه مدرنیسم دفاع جانانه‌ئی هم از مداخله نظامی امپریالیسم کرده باشند تا به طور عادی، این برابری صورتی، نا برابری واقعی در ثروت و قدرت را پنهان کنند. سرانجام همچنان که آش‌نزری امپریالیسم را هم میزدند، حزب ناسیونالیست «افغان ملت» (اعضای اصلی حزب عبارتند از زلمی خلیل زاد امریکائی افغانی الاصل، علی احمد جلالی، دکتر انورالحق احدی، دارنده تابعیت امریکائی) آغازگر نظامی شدند که مشکلی با نظم امپریالیستی نداشته و نمی‌تواند داشته باشند زیرا که «ما» را از نبرد به خاطر خواسته‌های خود در مبارزه طبقاتی، از شرکت در حق تعیین سرنوشت دور می‌کنند.

در ادامه، هسته اصلی رهبری احزاب و نیروهای ضد طالبان که با همکاری نیروهای امریکایی و ناتو در سرنگونی حکومت طالبان تا شهر کابل کوشش کرده بودند، در طی چند سال، و یکی یکی از حکومت اسلامیست جدید رانده شده، اما با تشکلی جدید در حزب «جبهه ملی» گردهم آمدند. جبهه ملی در ظاهر امر، به لحاظ ساختار قومی، سیاسی و نفوذ مردمی موقعیت چشمگیری دارد. کشورهای حامی رژیم نیز، حضور جبهه ملی را به عنوان اپوزیسیون قانونی، کم‌وبیش جدی گرفته‌اند. نکته قابل تذکر، جبهه



نوشته: فرهاد متین

## ساختار شناسی شورای عالی صلح افغانستان

گروه اجتماعی که از حقوق وامکانات ویژه‌ای برخوردار بوده و با تشکیل «حزب جمهوری» متشکل شده از نخبگان حکومتی، همچنین سربازگیرهای سیاسی از میان فرماندهان محلی، قومی و شخصیت‌های با نفوذ در جنوب، دولت خود را تشکیل داد، دولت یا همان چیزی که به اعتبار مارکس «آن» یگانه قدرت سازمان یافته‌ی طبقه‌ای برای سلطه بر طبقه دیگر است.

از دل جنگ و گسستگی‌های روانی، اجتماعی و سرخورده‌گی برخی اقشار از سیاست احزابی که با وعده‌های توخالی و سپس عمل نکردن به آنها هر کدام به نوبت خود، برای کسب قدرت جنگیدند و پیروزی این بنای عظیم دولت را

بودند، بدنه جدا شده از طالبان وابسته به پاکستان و این بار با ساختاری جدید در طبقه حاکم گردهم آمدند، نمایندگان زنان خرده بورژوا در پارلمان که دایه دار فمینیسم اسلامی شده و سخن از حقوق زنان در بطن آمیزه‌های تعالیم اسلامی راندند تا مبارزه علیه خشونت بر زنان را در اسلام تقلیل داده و دنبال کنند، که هم تکمیل کننده‌ی دموکراسی غربی-بورژوازی باشند و هم آهرم فشاری باشند درمقابل زنان انقلابی و برابری خواه.

دولت، برآیند تضادهای طبقاتی و یک آلت سلطه طبقاتی است و اما حامد کرزی برآمده از درون این تضادها و همچنین صاحب امتیاز، دارای نفوذ در میان یک طبقه و

چندی پیش بود که خبری با این عنوان، «گشایش دفتر سیاسی طالبان در قطر» در فضای سیاسی افغانستان منتشر شد و همه را حیرت زده ساخت و در پی آن نیز پرسش‌های زیادی را مطرح و تحلیل‌های بسیار را نیز در فضای رسانه‌ای داخلی و خارجی افغانستان دامن زد، تا مانند همیشه مسائل را ماله کشی و وارونه جلوه دهند چرا که ضعف شورا عالی صلح را که نزدیک به پنج سال پیش که حاصل «جرگه مشورتی صلح» [۱] بود می‌بایست پوشش داده می‌شد. شورا عالی صلح مسئولیت داشت تا با طالبان برای آنچه‌آن که از نام اش بر می‌آید مذاکره نماید، اما با همه‌امکاناتی که در اختیار داشت، حاصل آن نه تنها منجر به قوی‌تر شدن از دوباره طالبان که همچنین باعث مشروعیت‌یابی این گروه ارتجاعی و اساسا انسان‌کش و زن و کودک ستیز نیز گشت، و ما را بر آن داشت تا برحسب ضرورت از منظر چپ و مارکسیستی با ساختار شناسی این شورا به این موضوع پرداخته و تحلیل خود را ارائه دهیم. چرا که «ما» [۲] هم معتقدیم اعضای این شورا خود نه می‌توانند عامل صلح که با مشروعیت بخشی بر طالبان اثبات می‌کنند که ایشان در ریشه خود همان عامل ناامنی در دو دهه گذشته بوده چرا که منافع شان در وضعیت نامطلوب و جنگی با طالبان، یکی است.

در سال ۲۰۰۱ میلادی بعد از اشغال نظامی افغانستان توسط قوای مسلح کشورهای امپریالیستی به بهانه مبارزه با تروریسم، که در ادامه‌ی دموکراسیزاسیون غربی صورت می‌گرفت، حکومتی اسلامی سرمایه داران وابسته به امپریالیسم غرب با حمایت دولت‌های غربی شروع به کار کرد و اعضای حکومت را همان جنگ سالاران سابق که در طول چند دهه‌ی اخیر عامل آوارگی میلیونها نفر شده

ملی مجموعه‌ی بی از گرایش‌های متفاوت سیاسی رهبرانی است که در درون قدرت در گذشته سهم داشته و بنا به دلایلی در این سالها موقعیت شان را از دست داده‌اند؛ کرزی به سختی تلاش کرده بود تا برخی از رهبران در جبهه ملی را متقاعد کند که به روند و نظم موجود وفادار بمانند. همچنین این حزب مدعی است، روند دموکراسی در افغانستان، در اثر تکتازی‌های حامد کرزی در مسیری پیش می‌رود که خطر از بین رفتن ارزشهای به «اصطلاح» دموکراتیک را افزایش داده است. اعضاء جبهه ملی با امریکا نیز مذاکرات و تماس‌هایی داشته‌اند. اما اشغالگران افغانستان تاکنون به این جمع بندی نرسیده‌اند که این جبهه را به عنوان متحد جدید در شرایط کنونی برگزینند. سرمایه‌داران غربی نیز کم و بیش بر این عقیده‌اند که جبهه ملی نظر به پیشینه، رابطه با ایران و روسیه، ممکن است تحت حمایت این کشورها چنین تشکلی را ایجاد کرده باشد. در کادر رهبری این گروه می‌توان از یکی از نامهای سرشناس دوران سیاه جنگ داخلی تربیت شده از مکتب اخوان المسلمین، برهان الدین ربانی یاد کرد، که نزدیک به دو سال پیش ترور شد. بعد از ترور ربانی به علت اختلافات در بین اعضا و انشعاب‌های فراوان قضیه مسکوت ماند و رهبری این حزب را در حال حاضر احمد ضیاء مسعود (داماد ربانی) عهده‌دار است. احمد ضیاء مسعود، چند سال قبل که معاون کرزی بود، در جلسه شورای وزیران، به طور علنی با کرزی به مشاجره لفظی پرداخت و از وی خواست که به جوسازی‌ها و بیانیتهای تحریک آمیز علیه «مجاهدین» خاتمه دهد.

اما برپایه نظم به وجود آمده توسط امپریالیسم که معمار ساختار «اجتماع نو» در افغانستان محسوب می‌شود، با یک پرسش اساسی روبه‌رو می‌شویم: که چرا موازنه امنیت و

کرزی کنار گذاشته شده بودند با عملکردهای سیاسی گاه و بیگاه خود، طوری وانمود می‌کردند که انگار هدف طالبان در شرایط جدید فقط دولت کرزی است، و اصلاً قصد رویارویی و سرکوب مجاهدین دیروز را ندارند، در بهترین حالت ممکن اینگونه محاسبه کردند که کرزی و اشغالگران در زیر فشار طالبان دوباره به آنها رجوع خواهند کرد. اما اتفاقاتی که در سالهای گذشته افتاد، خود را به وضوح نشان داد. هدف اصلی طالبان مبارزه قاطع و آشتی ناپذیر نه فقط با دولت کرزی بلکه با مجاهدین و افرادی که مقابل آنها در جبهه «مقاومت» جنگیده‌اند، بود. زیرا طالبانی‌ها همواره معتقداند که عامل اصلی سرنگونی و اشغال افغانستان توسط ارتش‌های متجاوز امریکا و متحدین اش، مجاهدین بوده و می‌باشد.

بدین صورت طبقه سرمایه‌دار، نیروهای مسلح خود را فرا می‌خواند که وفاداری نخست او نه به پارلمان بلکه به نظم اجتماعی موجود را ابراز دارد. مجاهدین دیروز(امروز تحت عنوان‌های دیگر) در موقعیتی مشخص از شرایطی قرار دارند که از سیطره آنان بر جامعه و افکار عمومی فروکاسته شده، برای اینکه در تنگنای بی‌عملی رو به نابودی نروند، برای حفظ حاکمیت سیاسی، دوام، قوام و گسترش خود برای اینکه بمانند؛ یک نهاد سیاسی - اجتماعی تاسیس می‌کنند. این نهاد بنابر خصلت طبقاتی‌ای که دارد ضمن حفظ نظم موجود حاکم بر جامعه و قوانین مرتبط با آن، در تلاش است تا با عملکردهای «مستقل سیاسی»، خود را به جایگاهی که میخواهد برساند تا در صورت حمله طالبان از خود کنشی نشان دهد. همچنین تلاش دارند با صورتکی مظلوم در رسانه‌های داخلی و امپریالیستی ظاهر شده، با استفاده از ادبیاتی جدید نظیر، «صلح»، «غیرت افغانی»، «وحدت ملی»،

از این طریق مشروعیت از دست رفته خود را باز یافته، تا به یک «جنبش سیاسی» مبدل گردند. به تحلیل مارکس هر جا که جنبشی سیاسی رشد می‌یابد به معنای جنبش طبقه (سرمایه‌دار) با هدف تحمیل منافع خود به شکل همگانی، به شکلی از دارنده بودن یک نیرو صاحب نفوذ در جامعه، مقابل «ما» است. در حالی که این جنبش‌ها نیازمند درجه‌ای معینی از سازمان‌یابی قبلی‌اند، به وقت خود، وسیله تکامل دهنده این جنبش نیز هست. «شورای عالی صلح افغانستان» با تجربه‌ای که اعضای شورا دارند، در درون خود این عمل را انجام داده، مجاهدین را با شکلی متشکل تر از قبل تولید و باز تولید می‌کند. شورای عالی صلح تشکیل شده از ملاکین، زمینداران بزرگ، طیف‌های سنتی و محافظ‌کار، خرده بورژواهای دلال صفت، رهبران مرتجع مجاهدین و جنایتکاران جنگی سالهای سیاه جنگهای داخلی که همواره مورد پیگرد مجامع حقوق بشری بوده وهستند. در ادامه نیز شورا با ایجاد شکلی از حاکمیت سیاسی که بازتاب مستقیم قدرت استعمارگران در فرایند اشغال بود تکمیل گردید.

رهبر شورا نیز همان برهان الدین ربانی (رهبر جبهه ملی) بود. بعد از ترور ربانی در فرایند این سیر تکاملی رهبری شورا به صلاح الدین ربانی [۳] سپرده شده، که در وحله نخست اینگونه وانمود گردید، کار شورا چانه زنی برای صلح در افغانستان و همچنین مذاکره با طالبان مسلح است که باعث نگرانی‌های شدید حاکم شده بود. اما با نگاهی به اشخاص، تاریخچه و عملکرده رده‌های بالائی شورا عالی صلح که حالا و تاحدودی به یک جنبش سیاسی تبدیل شده، به راحتی می‌شود دریافت که خود این افراد عامل ناامینتی در طی بیست سال گذشته بوده و تو گوئی، هر کسی جنایت کرده در این

کشور جایگاهی بهتر خواهد داشت، از جمله، صبغت الله مجددی، پیر سید احمد گیلانی، ایت الله شیخ محمد اصف محسنی، حاجی محمد محقق، سید نورالله سادات، عبدالرب رسول سیاف، و چند ده نام دیگر که همواره از پشتیبانی مرتجع ترین قشرهای محلی برخوردار بوده اند، با جنایاتی که مرتکب شده اند اگر موسیلمی، پینوشه و امثال اینها زنده می بودند برای اینان کلاه از سر برمیداشتند و تمام قد احترام می گذاشتند، عامل کشتار هزاران مرد، زن و کودکان بیگناه، در کشور و یکی از اصلی ترین وارد کنندگان ارتجاع و شوینیسیم در جامعه هستند.

اما باید پرسید افغانستان با داشتن ۳۰ میلیون جمعیت، ۹ میلیون بیکار، ۳۶ درصد زیر خط فقر و ۱۴ درصد تورم همچنین اشغال نظامی توسط ۴۶ کشور، غیرت افغانی، اش بر کدام ضرورت سوار شده است، چه تعریفی از این کلمه وجود دارد. به راستی چه شده اشخاصی با تاریخچه، سابقه و کارنامه مشخصی که دارند، از این ادبیات جدید استفاده می کنند. جای پرسش است که قصدشان از این "صلح" چه هست و چه وجه مترقی ای دارد. "وحدت ملی"، چگونه تشکیل می شود و بر کدام اساس و پایه، آیا برجسته تر از «حقیقت» است. مگر همین ها نبودند که در دوران سیاه جنگ های داخلی برای اینکه بر کوره آتش جنگ بدمند تا شعله ورتر شود، مسائل قومی، نژادی و زبانی را هرچه پررنگ تر جلوه دادند، باز هم بخاطر حفظ منافع، مدام در یک وحدتی هماهنگ این بارتوسط ۵۰ شبکه رسانه ائی که در اختیار دارند، سخن گفتند و هیچ نکردند. تکرار می شود، تا کورکورانه تقدیس کنیم، به گویندگان این کلمه ها احترام بگذاریم و اطاعت کنیم، اگر این کار را نکردیم، وحدت ملی را خدشه دار ساختیم. اعضاء شورا به همه جا

سَرک می کشند و به طور کلی از وحدت ملی سخن میگویند. سالهاست می کوشند در ولایتهای دورافتاده این بار به بهانه صلح، پاسداری از وحدت ملی، به وسیله کمیته های صلحی که در ۳۳ ولایت تشکیل داده اند و ۸ هزار نیروی مسلحی که دارند، دستگیر می کنند، شکنجه میدهند و اعدام می کنند، تا «ما» را در جنبشی که به عبارات دمکراتیک و اجتماعی مُزین کرده اند، گرفتار کنند. تا منافع و علائق خاص خودشان را پنهان نمایند و در آن مطالبات مشخص «ما» را به خاطر "صلح" محبوبشان به میان نیاورند. آری اوباشان مجاهد از لانه های خود برون خزیده به توسط "شورای عالی افغانستان" سازماندهی شده اند تا در بزنگاه تاریخی دوباره افغانستان را تسخیر کنند. چنین وحدتی به نفع آنها و بر روی هم به زیان «ما»ست.

اما به یک باره این برنامه ریزی با گشایش چند روزه ی دفتر سیاسی طالبان در قطر به هم ریخت، و نیز با اعلام موضع رسمی خود مبنی بر اینکه اصلاً دولت، شورا و قانون اساسی را به رسمیت نمی شناسد و خواهان مذاکره با امریکا و پاکستان هستند و حاکمیت را با چالش جدیدی روبرو کرد. و باعث "تزرع سیاسی" [۴] شد، این تزرع از آنجا ناشی می شود که حاکم در قبل از گشایش دفتر حاضر نبود سر سوزنی به طرح فدرالیسم تن دهد ولی با شرایط پیش آمده خود، این طرح را پیشنهاد کرد. طالبان با پیشینه تاریخی که نسبت به دولت اسلامی و مجاهدین داشته با رویکرد به امریکا و پاکستان دوباره سیمای واقعی خود را نشان داد. اگر دوازده سال پیش مجاهدین به دولتهای امپریالیستی غرب چراغ سبز نشان داد برای سرنگونی حکومت طالبان، این بار طالبان برای نجات خود هم که شده، این کار را انجام داد. در شرایط حاضر بعید به نظر

میرسد که طالبان با این طرح موافقت کند. به این دلیل که طالبان در ده ولایت جنوبی و شرقی حاکمیت دارد، این کار به ضرر طالبان خواهد بود. اما با استناد به این فیلم [۵] می توان استدلال کرد گشایش دفتر سیاسی طالبان در قطر و رویکرد دوباره طالبان به امریکا و پاکستان، مانند فرزند ناخلفی است که دوباره به دامان پدر و پدرخوانده خود بازگشته یا می خواهد که بازگردد تا در انتخابات ریاست جمهوری پیش رو، بر روی دستان پدر، به حاکمیت سیاسی افغانستان برسد. همچنین اگر در چهارچوب اشغال عراق، رویای خاورمیانه بزرگ مطابق طرح دولت امریکا، اشغال افغانستان نیز، در واقع مصون سازی جغرافیای خاور میانه بزرگ از نفوذ ایران است، که در چندین نقطه از خاورمیانه یعنی لبنان، عراق، افغانستان و فلسطین با امریکا در نبرد است. منطق احتمالی حفظ طالبان در افغانستان، از یک سو حفظ قدرت منطقه ئی پاکستان است و از جانب دیگر، تقویت زمینه های تهدید بالقوه با ایران تلقی می شود. به زعم ما این تصور روی میدهد. تلاش امپریالیستها ممکن است به رویکرد مجدد پاکستان و طالبان محقق شود.

### پانویس ها

[۱] جرگه - شورا مشورتی، نشست سنتی افغان ها با حضور ۱۶۰۰ تن از نمایندگان "مردم" افغانستان در شهر کابل برگزار شد. این نشست ها معمولاً در بحرانها مهم کشور صورت میگیرد. و تاریخاً این شوراها هیچ نتیجه ائی دربر نداشته است.

[۲] مارکس در مانیفست کمونیست می نویسد: کمونیست ها منافع جدا و مجزا از منافع کل پرولتاریا ( کارگران و

زحمتکشان ) ندارند. آنان اصول فرقه گرایانه ای را پیشنهاد نمی کنند که بخواهند از طریق آن جنبش پرولتری را شکل دهند و قالب ریزی کنند ... بنابر این کمونیست ها از یک سو، به لحاظ عملی پیشروترین و مصمم ترین بخش احزاب کارگری در هر کشور هستند. [ پس این «ما» هستیم یعنی کارگران و خلق های تحت ستم ]

[۳] صلاح الدین ربانی - پسر برهان الدین ربانی، مدرک کارشناسی در رشته بازاریابی از دانشگاه "ملک فهد" عربستان و همچنین مدیریت و تجارت از دانشگاه "کنگستون" انگلستان. مالک خصوصی و رئیس تلویزیون "نور" در افغانستان.

[۴] تزرع - در فرهنگ اسلامی انسان در مقابل کسی به تزرع روی می آورد که حساس ضعف و بندگی می کند و آن شخص یا شیء را پر قدرت تر از خود می داند مانند خدا. منتقدین داخلی بر این باورند که کرسی همواره با (برادر) خطاب کردن طالبان برای صلح به تزرع رو آورده و این بار با مطرح کردند فدرالیسم دوباره به این عمل روی آورده است.

[۵] هیلری کلینتون به صراحت میگوید: کسانی که امروز ما با آنها می جنگیم (طالبان) ، بیست سال قبل از آنها حمایت میکردیم... رئیس جمهور ریگان با مشارکت کانگریس که از طرف دموکراتها رهبری میشد، گفتند که بیاید با استخبارات پاکستان (ISI) ، با حکومت نظامی پاکستان معامله نماییم. بیاید این مجاهدین را جذب کنیم... بگذارید از عربستان و جاهای دیگر بیایند، و ذهنیت وهابی شان را وارد کنند." <http://www.youtube.com/watch?v=-MkPcDaSLbM>

احمد سعادت معروف به "ابو قسان"، معلم ریاضیات، دبیر کل جبهه خلق برای رهایی فلسطین و عضو شورای قانون گذاری فلسطین، یکی از قریب به پنج هزار فعال سیاسی فلسطینی است که در زندان های اسرائیل به سر می برد. این زندانی های سیاسی در واقع همان مردان، زنان، کودکان و فعالین سازمانها و رهبران مردم فلسطین هستند.

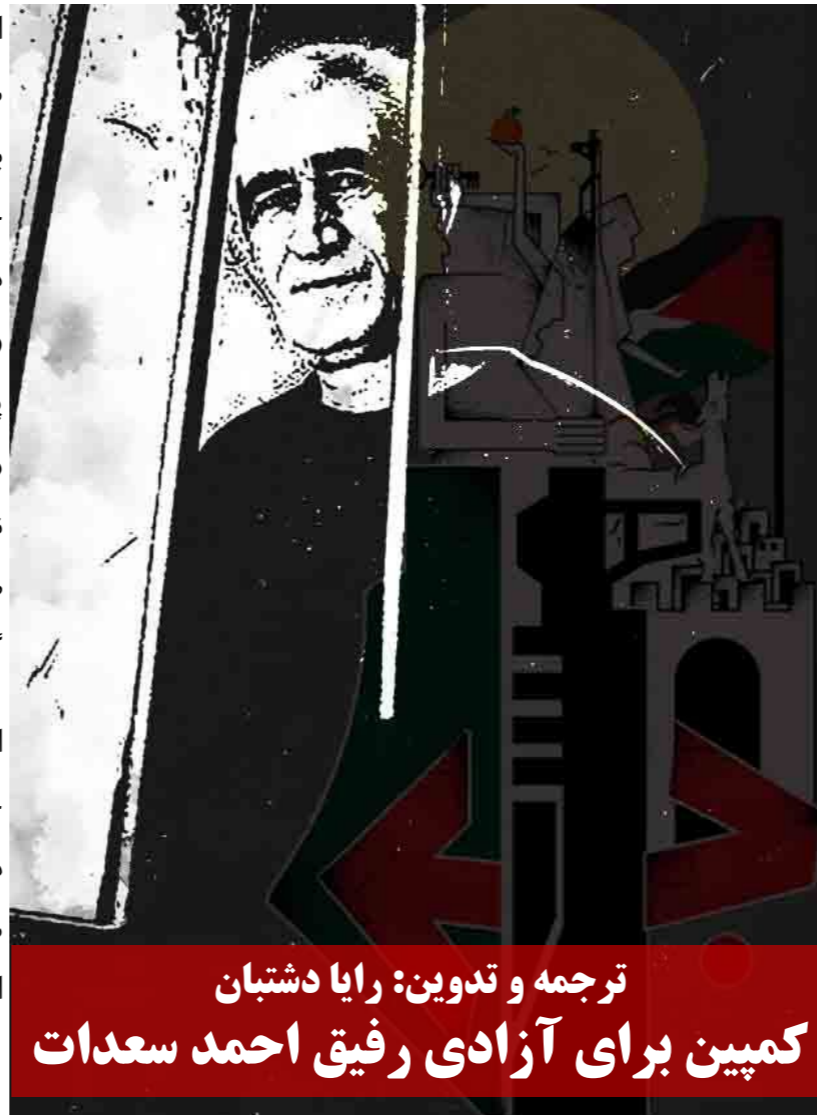
در اینجا لازم به ذکر است که جبهه خلق برای رهایی فلسطین، یک سازمان ریشه دار کمونیستی در کرانه غربی رود اردن است که در دهه ۷۰ و ۸۰ میلادی، پس از سازمان فتح، به عنوان قوی ترین سازمان توده ای با مشی مشروع مبارزه مسلحانه شناخته می شده است. نفوذ این سازمان انقلابی پایبند به برابری انسانها و نیز سوکولاریسم، پس از دستگیری رهبر سیاسی آن در بین فلسطینی ها کم گشته و در پی ضعف آنها، زمینه برای رشد جریانات اسلام گرائی چون حماس فراهم گردیده است، برای مثال در طی چندین سال اخیر میزان استفاده از حجاب و اسلام گرائی در بین مردم فلسطین در اثر ضربات پی در پی بر این سازمان و دیگر سازمانهای انقلابی و کمونیست، افزایش چشمگیری داشته است.

سعادت در ۲۵ دسامبر ۲۰۰۸ در دادگاه نظامی رژیم اشغالگر به سی سال حبس در زندان های رژیم محکوم شد، و وی در ۱۸ مارس ۲۰۰۹ به انفرادی زندان "آسگلان" منتقل شده و از این روی هم با مشکلات جسمانی روبرو شده است. در جون ۲۰۰۹، سعادت دست به ۹ روز اعتصاب غذا در برابر ایزوله کردنش زده و در ۲۰ آگوست ۲۰۰۹ از سلول انفرادی "آسگلان" به واحد انفرادی در زندان "رامن" واقع در بیابان "نقب" منتقل گردید. ایزوله شدن این زندانی سیاسی، مکرراً تمدید شده که در نهایت و

در ۱۴ می، از افرادی آزاد گردید و به دنبال آن، برای پایان دادن به اعتصاب غذای تعداد زیادی زندانیان در آپریل/می ۲۰۱۲ توافقی صورت پذیرفت که طبعش تمامی ۲۵۰۰ نفر زندانی فلسطینی که در اعتصاب غذا شرکت کرده بودند به زندان "شاتادر گلبا" منتقل شدند، در خصوص انتقال های مکرر احمد سعادت به زندانهای گوناگون که صرفاً در جهت شکستن روحیه این رفیق انقلابی بوده، باید افزود که طبق آخرین اخبار موجود،

صهیونیست ها احمد سعادت را از زندان "هداریم" به "شطه" منتقل کرده اند.

سعادت کسی است که به همراه پنج تن از زندانیان فلسطینی دیگر، پس از محاصره زندان توسط ارتش اسرائیل در ۱۴ مارچ ۲۰۰۶ و پس از یک زد و خورد نسبتاً طولانی مدت ربوده شد، زندان مذکور از جمله زندان هائی بود که در آن، این زندانیان سیاسی تحت مراقبت/مسئولیت ایالت متحده امریکا و بریتانیا در مناطق خودگردان فلسطینی زندانی بوده اند، لازم به ذکر است که حکم زندان طویل



## ترجمه و تدوین: رایا دشتبان کمپین برای آزادی رفیق احمد سعادت

المدت وارده بر احمد سعادت در دادگاه بازبینی حکومت خودگردان به شکایت دولت اسرائیل رد شده و وی در حالی که باید پروسه آزادی از زندان را می پیمود، توسط نیروهای رژیم صهیونیستی به گروگان گرفته شد.

اما کمپینی که از فعالین حقوق بشر و مردم متعهد به اصول انسانی از سرتاسر جهان تشکیل است، فراخوان می دهد:

بیائید به همراه یکدیگر، این جایگاه عدالت را به

تمسخر بگیریم و خودمان پیام آور عدالت و آزادی برای احمد سعادت و تمامی زندانیان سیاسی فلسطین باشیم. ما از شما درخواست پیوستن به این کمپین برای ساختن یک اتحاد جهانی در جهت آزادی احمد سعادت و دیگر رفقای زندانی فلسطینی اش را داریم. احمد سعادت به عنوان یک زندانی سیاسی تحت دادگاه نظامی یک ارتش اشغالگر نامشروع با اتهامات امنیتی بوده و او را مورد شکنجه، آزار و سرکوب قرار می دهند، و اما دلیل این امر فعالیت های سیاسی ای از جمله عضویت در یک سازمان ممنوعه (جبهه خلق برای رهایی فلسطین) به عنوان دبیر کلی و رهبری

تشکیلات می باشد، نیز به دلیل تشویش اذهان عمومی در یک سخنرانی عمومی، پس از قتل ابو علی مصطفی (دبیر کل قبلی همین سازمان) توسط ارتش اسرائیل و اتهام به قصد ترور وزیر گردشگری "رجب عام زئیفی" اسرائیل اعلام شده است. وی تنها مدت زمان کوتاهی را بر مسند دبیر کل سازمان، به صورت آزادانه و نه زندانی نشست و به همین دلیل، تا کنون اعضای جوان جنبش مقاومت و انقلابی فلسطین حتی صدای این رهبر سازمان جبهه خلق برای رهایی فلسطین را به صورت زنده نشنیده اند.

احمد سعادت همراه هزاران زندانی فلسطینی دیگر از جمله دیگر رهبران زندانی فلسطین در مواجهه با حبس تعزیری توسط یک قدرت غیرقانونی اشغالگر قرار گرفته است.

این زندانیان بیش از یک دو جین از اعضای مجلس مقننه فلسطین هستند که در سال ۲۰۰۶ انتخاب شده اند و شامل سعادت و مروان برغوثی، رهبر سرشناس فلسطین نیز می شوند. همچنین در این میان عبدالعزیز دویک، نماینده مجلس فلسطین است که پس از یک دوره حبس سه ساله، در سال ۲۰۰۹ از زندان آزاد گردید.

اما کمک و حمایت شما برای اجرای عدالت و آزادی احمد سعادت و زندانیان سیاسی فلسطین لازم و ضروری می باشد. لطفاً همین امروز اقدام کنید.

برای تماس، پیوستن به لیست حمایت کنندگان و کسب اطلاعات بیشتر در این خصوص و به زبان انگلیسی به سایت و ایمیل آدرس زیر مراجعه کنید:

<http://freeahmadsaadat.org>

[campaign@freeahmadsaadat.org](mailto:campaign@freeahmadsaadat.org)

دولت هائی که بر اقتصاد جهان و بر گلوئی کارگران و زحمتکشان چنگ انداخته اند، به قتل رسیده اند و هزاران نفر نیز زخمی شده و کشور ویران تر از قبل گردیده است. با این تعداد کشته تا ۲۶ جولای، این ماه یکی از پرتلفات ترین ماه ها در یک سال گذشته در این کشور اشغال شده بوده است. البته ماههای دیگری نیز بوده اند که این تعداد کشته، هنوز به گرد آنها نمی رسند. بعنوان مثال به این فاکت توجه کنید: "نتایج (حمله) به عراق حتی از آنچه هم که انتظار می رفت جذابتر است. این ابراز مسرت تحلیلگر بازار مربوط به اکتبر ۲۰۰۶ است که، با ۳۷۰۹ نفر تلفات غیر نظامی، تا آن موقع پر خشونت ترین ماه جنگ در عراق بود. به رغم این همه خشونت جنگی که فقط برای این شرکت (هالی برتون- من) ۲۰ میلیارد دلار درآمد ایجاد کرده بود برای کمتر سهامداری فاقد جذابیت بود. کتاب شوک درمانی (تراپی) نوآمی کلاین، مترجمین مهرداد(خلیل) شهابی، میرحمود نبوی-نسخه اینترنتی پ دی اف، صفحه ۳۳." قطعاً دموکراسی ای که حکم صادر کردن اش را سازمان بین دولتی و جانیانی چون بوش، تونی بلر- کارل بیلت، سازمان سیا و شیوخ منطقه مهر و امضا کرده اند، دستاوردی جز این نخواهد داشت و چنین دموکراسی ای چون عفریته ای تن فروش، خود را به این و آن می فروشد و خریداران این هر جایی هزار چهره، یعنی امپریالیست هائی که تا آن زمان آمار میلیونها کشته را در کارنامه خویش داشتند، با یک دروغ تاریخی مردم این سرزمین را هم به خاک و خون کشیده تا هر چه بیشتر کارنامه و دستانشان به خون آغشته گردد. این شارلاتان گری الحق که روی "گوبلز" یعنی وزیر تبلیغات هیتلر نازیست را سفید نمود، که تپاله گاو را به عنوان سلاح کشتار جمعی مطرح نمود، که این سلاح دروغین حتی توانست امنیت زحمتکشان آمریکا،



## نوشته و ترجمه: حمید قربانی این همه جنایت چرا؟ و تابه کی؟

برابر است با خشونت و آیا ما در اینجا محق نیستیم تا از خود پرسیم کدام یک خشونت است؟ انقلاب یا جنگ؟ انقلاب یا تحریم هائی که هر روز ما را آهسته، آهسته می کشد. در پاسخ به این دیوانگان جنگ افروزی در پز حقوق بشر باید گفت: در برابر جنگ ها و تحریم های اقتصادی ای که در نهایت هر دویشان منجر به کشتار جمعی انسانهای بی گناه می شود، انقلاب توده های تحت ستم و کارگران برابر است با خشونت، پس زنده باد خشونت!

فقط بر طبق گزارش سازمان ملل که تحت سلطه پنج دولت بزرگ امپریالیستی و بویژه آمریکا است، در ماه (جولای ۲۰۱۳)، تعداد ۷۵۰ و یا بازهم بر طبق تکس تلویزیون سوئد در ماه رمضان تعداد ۸۰۰ نفر در عراق در سکوت سازمانهای جهانی و وابسته به دولت های امپریالیستی،

در واقع تصویری که اینها به صورت عموم از واقعیت جنگ می دهند، نه بدانگونه که هست، بلکه کاملاً کژگونه و دروغین است، تو گوئی موشک های قاره پیمای، نه شهرها و محیط زیست شهروندان را همگی یکجا، که فقط آنجا که عوامل قدرت کنونی ایستاده اند، خواهند کوبید! جلال خالق از قدرت تخیل، موشک های چند ده متری، چند صد کیلوئی بر سر شهرها سقوط می کنند و با قدرت تفکیک خارق العاده، فقط آنهائی را که در قدرت سهیم بوده اند، نابود می کنند! اما کیست که نداند به تعبیر رفقای "راديو فنگ"، جنگ بوی گوشت سوخته می دهد. لازم به ذکر است که نیروهائی از این دست دقیقاً در هنگامی که تبلیغ حمله نظامی و درخواست آن را می کنند، همزمان به عنوان موجوداتی بی آزار، و طرفدار تغییر صلح آمیز، انقلاب توده ای را ترد و محکوم می کنند، چرا که به باور ایشان انقلاب

مقدمه: در شماره حاضر، نشریه باروت حاوی سه متن در خصوص جنگ عراق می باشد، زیرا که این امر از بسیاری جهات برای ما حائز اهمیت است، شاید اولین مورد آنرا را بتوان نمونه آلترناتیو سازی قدرت های امپریالیستی در خصوص ایران برای دوره ای دانست که این قدرت ها احساس کنند که دیگر نمی توانند با جمهوری اسلامی برای حفظ منافع سرمایه داری بر سر میز مذاکره نشسته و یا از آن مهمتر اینکه جنبشی توده ای-انقلابی بویژه به رهبری و هژمونی طبقه کارگر متشکل و متحزب شده که احتمال آن با وضعیت اقتصادی هیچ غیر محتمل نیست، در ایران بوقوع بپیوندد و رژیم را در آستانه سقوط قرار دهد، از این روی جای ائتلاف وقت دستور حمله نظامی را در دستور کار خود قرار خواهند داد(البته لازم به ذکر است که این امکان می تواند بر اساس مسائل دیگری نیز قابل بروز باشد). اما آنچه که هست نه در توهم ما به درندگی خوئی قدرت های امپریالیستی موجود که گستردگی و عظمت نیروی های مسلحشان گویای امر است، بلکه در جهت افشای آن سیاست، آن گرایش و دستجات سیاسی ای است که در هر بزنگاه سیاسی فاقد امید، پستیچی های درخواست حمله نظامی شان مدام با نامه های "لطفاً به ایران حمله نظامی کنید!" بر دروازه های نهادهای قدرت در آمریکا و اروپا می کوبند، و البته موضوع هنگامی جالبتر است که ایشان به طور عموم خود را وطن پرست های دو یا یک آتشفشان می نامند که جریان مدفون شده خاندان و دفاتر پهلوی از جمله آنها بوده که البته این سایه سیاه مرگ تا جریانات دیگری چون محافظه کاران، نتولیبیرال ها و احزاب و تشکل های ناسیونالیست قومی از نوع سرنگونی طلبشان کشیده می شود.

در آن سوی آتلانتیک را "تهدید" جدی نماید. این دروغ و دسیسه چینی بزرگی که از طرف نیروهای امپریالیستی، بخصوص آمریکا طراحی شده بود تا آنجا پیش رفت که برای تکمیل کردن حمله اشغالگرانه ی اول که آنهم از سوی همین ارتش آمریکا، در رأس نیروهای ناتو انجام گرفت و به دستور و تصویب همین سازمان بین الدولتین درسال ۱۹۹۰، برنامه ریزی و اجراء شد و کشور عراق مورد تجاوز قرار گرفت و به ویرانه ای تبدیل گردید که مطالب ترجمه شده، گوشه هائی از این فجایع و جنایات را افشا می کنند .

بر اساس نوشته ای که در ویکیلیکس درباره جنگ امپریالیستی بر علیه مردم زجر کشیده، زحمتکشان و کارگران عراق موجود است، نوشته شده است که به سختی می توان از کشته ها آماری بدست داد، اما بر طبق برآورد نشریه پزشکی لاسنت که در سال ۲۰۰۶ انتشار یافت، بیش از ۶۵۵۰۰۰ عراقی کشته شده بودند. آمار تحقیقاتی عراقی ها تا سال ۲۰۰۸ تعداد کشته شده گان شهروندان عادی که بر اثر خشونت ها کشته شده اند، بین هشتاد و شش هزار و چهار صد و پنجاه و سه تا نود و چهار هزار و سیصد و بیست و پنج را نشان می دهد. در کشور عراق پیش از جنگ، ۳۲ بنای تاریخی و توریستی موجود بوده که بوسیله سازمان یونسکو بعنوان آثار تاریخی که می بایست مورد محافظت قرار می گرفته ثبت شده بودند و دولت امپریالیستی آمریکا و ارتش متجاوز آن قول داده بودند که در ایام جنگ از این بناها محافظت کنند، اما بر طبق نوشته ها و داده های موجود، فقط یک ساختمان محافظت شده و به آن آسیبی وارد نشد و بقیه همگی ویران گردیده اند و آنهم ساختمان وزارت نفت عراق است! کشته شده های آمریکائی و سایر ارتشهای متجاوز بدین قرار است:

آمریکائی ۴۱۰۰، بریتانیائی ۱۷۰ و از سایر ملیت ها ۱۲۰ نفر. البته فقط سربازان رسمی اعلام شده اند و کسانی که در نیروهای شرکت های استخدام مزدور مانند؛ بلک واتر و غیره بوده اند به طور کل جزء آمار رسمی به حساب نمی آمدند، زیرا که بر طبق قرارداد آنها پول خونشان را دریافت کرده و مانند هر کالای مصرفی دیگری به آنها نگاه کرده شده/می شود. می توان اذعان داشت که تقریبین این جنگ تمامی کشورهای منطقه از افغانستان و پاکستان تا سوریه را در بر گرفته و می رود که مصر را نیز در این آتش بسوزاند. آری بحث بر سر این است که چنین جنگ هائی نه آنچنان که جریانات راستگرا و جنگ طلب کنونی و بعضاً چپ ها[ئی] که به جای نام واقعی سیستم حاکم یعنی "امپریالیسم" از این کشورها و دولت ها تحت عنوان "غربی"(شما بخوان مدرن) نام می برند، تا بتوانند کمک های مالی و لجستیکی دریافتی شان را غسل تعمید دهند[ به تصویر در می آورند، نه بر علیه دولت ها که بیشترین قربانی را از درون آحاد مردمی می گیرد که خود قربانی رژیم های دیکتاتوری زاده همین امپریالیست ها بوده اند، چرا که در همین عراق امروزی مگر تعدادی از رهبران حزب بعث، الباقی و کلیه بدنه حزب هنوز بر ساختار قدرت تکیه نرده اند؟ و مگر اینگونه نیست که ارتش به اصطلاح آزاد سوریه نیز متشکل از فرمانده هان همان حزب بعث سوریه است که در صورت پیروزی و سرنگونی بشار اسد، تنها این نام حذف خواهد شد و همچنان جانیان مورد حمایت امپریالیسم در قدرت و بر سر جایشان خواهند ماند.

طبق اظهار رسمی سازمان بین الدولتین از طریق شبکه بی بی سی طی سه ماه آوریل، می و ژوئن، جنگ بیش از ۲۶۰۰ کشته بر جای گذاشته و نیز بر اساس ارگان "جسد

شمار عراق" «عجبا که در دوران جنگ ارگان هائی برپا می شود که خود بیش از هر چیز گویای حال وضعیت جنگی هستند» که خشونت های داخلی در این کشور را دنبال می کند. شمار کشته شدگان در ماه جاری میلادی به بیش از ۷۵۰ نفر رسیده و خون بارترین ماه در یک سال گذشته را رقم زده است.

و اما در این بین نباید از اشتباهات عامدانه و استراتژیک بسیاری از سازمان های چپگرا که بعضاً نیز اسم طبقه کارگر را با خود یدک می کشند، چشم پوشید که اگر راستگرایان نئولیبرال در هیئت دولتی و غیردولتی، بنا بر وظیفه شان و رو در روی طبقه کارگر جهانی و بر اساس منافع اقتصادی و طبقاتی شان، این چنین شارلاتانیزم را ویژگی متدولوژی سیاسی شان نموده اند، اما این جریانات از طریق یکی انگاشتگی شان با توده های زحمتکش و طبقه کارگر ایران، بزرگترین ضربه را با این چنین توهم زائی و سکوت ها می زنند. کم نیستند در این میان جریاناتی که در تضاد با حاکمیت به اصطلاح مذهبی و سنتی ایران و در دفاع از مدرنیسم، آنچه که از این مدرنیسم را خاص ایران می کنند، به مانند بسیاری از جریانات راستگرا و با اپورتونیست پیشگی، چیزی نیست جز بمب و موشک ها هوشمند که هر چه مدرن تر و هوشمندتر شدنشان برابر است با کشتار وسیع تری از کارگران و زحمتکشان جامعه. البته که اینها اگر این چنین و تمام قد نیز در کنار دستگاه نظامی امپریالیسم نیاستند، اما در تضاد با جمهوری اسلامی نه بر قدرت تغییر خلق های تحت ستم یعنی کارگران و زحمتکشان که با تکیه بر ارگان ها و منابع مالی امپریالیسم، نتیجه ای آنچنان متفاوت را نیز نمی آفرینند. از جمله اینگونه خیانت های طبقاتی در دور اخیر، مشارکت جریانات

چپ ایرانی تحت عنوان های کارگری و مردمی، نشست با جریانات دست راستی کردستان در عراق است که دست آنها نیز در کشتار کارگران کردستان عراق کمتر از ارتش های امپریالیستی خون آلود نبوده و این چنین است که در تضاد بین حاکمین و محکومین و در جهت منافع خود و نه طبقات تحت ستم، روی می آورند به نیروئی که ویژگی و ماهیت آن برخواسته از شدیدترین اشکال ارتجاع و جنگ افروزی است.

در پایان متن فقط به یک نکته ی دیگری اشاره ای می کنم و آن اینکه تمام تجربیات تاریخی و مبارزات همین چند ساله اخیر این را به ما اثبات می کند که، مبارزات دلیرانه و پرهزینه کارگران و توده های زحمتکش تا زمانیکه تحت هژمونی و رهبری طبقه کارگر یعنی اساسی ترین طبقه تولید کننده نعم مادی در سیستم سرمایه داری قرار نگیرند، به پیروزی واقعی خود نخواهند رسید. این امر بدین معنی است که طبقه کارگر بایستی قدرت و توان بالفعل پیدا نماید و واقع امر نیز در صورتی میسر است که این طبقه اساسن بوسیله آگاهان و کمونیست ها ی درون خویش موفق به ایجاد حزیش، حزب کمونیست کارگران آگاه گردد. حزبی با استراتژی ادامه همین مبارزه طبقاتی تا برانداختن دولت های بورژوا-امپریالیستی که جز با یک انقلاب اجتماعی مسلحانه میسر نیست و ایجاد دولت خود، یعنی پایه گذاری دیکتاتوری طبقاتی انقلابی پرولتاریا در شکل و محتوای شورائی. چنین حزبی به باور من در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی و بویژه کشورهائی مانند ایران با حاکمیت های معمولی دیکتاتوری لجام گسیخته، جز از راه یک مبارزه مخفی، غیر علنی و با ایجاد ارگانهائی چون کمیته های سُرُخ انقلابی کمونیستی در محل کار و زندگی توسط کارگران و

خانه مرا نیز فرا گرفته اند که انگورشان غیر قابل خوردن شده است."

کریدور بزرگی است که دکتر جینه غالب حسن هم را در خود جای داده است، یک دکتر کودکان، او یک آلبوم از عکس کودکانی را که او تلاش کرده است، نجاتشان دهد را، نگه داشته است. خیلی از بیماران او به بیماری عصب پلاستوما (neuroplastoma) دچار بودند. او می گوید: "قبل از جنگ هر دو سال یکبار به طور اتفاقی با این تومور غیر معمولی روبرو بودیم. اما اکنون با موارد بیشماری از این تومور روبرو هستیم! این بیماران هیچ سابقه فامیلی و تاریخ خونی و سببی ندارند. من در باره آنچه که در هیروشیما رخ داده مطالعه کرده ام. این افزایش ناگهانی در تولد نوزادان ناقص الخلقه درست مثل آن است."

در میان تمام پزشکانی که من با آنها مصاحبه کرده ام، هیچگونه شکی در اینکه دلیل آن اورانیوم ناقصی است که بوسیله آمریکا و بریتانیا در جنگ خلیج مورد استفاده قرار گرفته می باشد، وجود ندارد. یعنی همه بر این امر متفق القول اند. یک فیزیکیان نظامی آمریکائی که مسئولیت پاک کردن مرز کویت را دارد، گفت: "در هر پروازی که هنگامهای بزرگ، هواپیماهای آ- ۱۰ هواپیماهای جنگی پرواز میکرد مقدار ۴۵۰۰ گرم ریخته می شد. میتوان با اطمینان گفت که ۳۰۰ تن اورانیوم ناقص (بمب اتمی برای فقرا- مترجم) مورد استفاده قرار گرفت این شکل و فرمی از یک جنگ هسته ای بود."

هر چند که نشان دادن عوامل واقعی بروز سرطان و اینکه به چه چیزهایی بستگی دارد، مثلن رابطه ی بین ریختن اورانیوم ناقص و سرطان همیشه مشکل است و اما به گفته



امروز هنوز کسی اخطار او را رد نکرده است. او می گوید: قبل از جنگ خلیج در هر ماه دو یا سه بیماری سرطانی داشتیم. حالا در هر ماه با ۳۰ تا ۳۵ مرگ ناشی از سرطان روبروئیم. مطالعه ما نشان می دهد که ۴۰ تا ۴۸ درصد از جمعیت این منطقه در آینده دچار سرطان می شوند.

دکتر جواد آل علی می گوید: در ۵ سال اولیه بعد از جنگ و حتی بعد از آن تقریباً نیمی از جمعیت را سرطان چون اپیدمی رشد یابنده فرا می گیرد. بسیاری از اعضای خانواده من نیز به آن مبتلاء هستند. و ما در تاریخ هیچ نشانی از این بیماری به این ابعاد نداریم و این بیماری نسلی، یک پدیده کاملن نو برای ماست، همه چیز آلوده است. قارچ های خیلی عظیمی می رویند که حتی درختان انگور حیات

گرد و غبار از آسمان، بر جاده های طولانی چون انگلستان فرو رفته در کویر، می بارد. به گونه ای که با هر نفسی که می کشید در چشمان، بینی و حلق شما فرو می ریزد. تمامی این غبار بر بازارها و حیات مدارس می نشیند و فضا را آغشته می کند و مصرف کودکانی می گردد که به دنبال بازی، پا بر توپ می کوبند تا این دانه های مرگ بر حلق و چشمانشان فرو رود. بر اساس گفته دکتر جواد آل علی؛ تمام میوه های جنگلی و غیره آلوده شده اند... دکتر جواد آل علی یکی از پزشکان شناخته شده و مورد احترام بین المللی، متخصص بیماریهای سرطانی در بیمارستان آموزشی در بصره است. او این گرد و غبار را به درستی "دانه های مرگ ما" می نامد و تعریف می کند که از سال ۱۹۹۹ تا

زحمتکشان آگاه و فداکار و از جان گذشته احتمال ایجاد شدن اش تقریباً صفر است.

لازم به ذکر است که دو نوشته زیر در خصوص افشای برخی از نتایج مدرنیسم جنگی که دستاورد امپریالیسم برای کشورهای حاشیه بوده از جان پیلجر، روزنامه نگار مترقی و ادواردو گالینو نویسنده برجسته لاتین-آمریکائی بوده و از سایت ضد (Z) انتخاب شده و ترجمه آزاد گردیده است. ولی با تمام کوششی که کرده ام تا مقصود نویسندگان را به درستی بیان نمایم، اما می دانم و آگاه هستم که لغزش هائی موجود هستند، با امید به اینکه خواننده گرامی این لغزش ها را بر شخص مترجم ببخشد.

<http://www.zcommunications.org/znet>

\*\*\*

نوشته: جان پیلجر

## یک یادآوری تراژیک از عراق

جولای ۲۰۱۳

توضیح مترجم: جان پیلجر روزنامه نگار، متولد شده در استرالیا و مقیم لندن است. او از سال ها پیش خبر نگار جنگ در کامبوج بوده که گزارش قتل عام ۵۰۰ هزار کامبوجی بوسیله بمب بارانهای ارتش آمریکا را ارائه داد و همچنین گزارشگر جنگ در ویتنام نیز بوده است. او همچنین یکی از منتقدان رادیکال و سرسخت سیاست خارجه آمریکا، انگلستان و استرالیا میباشد. او مدت زمان زیادی را برای روزنامه دیلی میرور ( Daily Mirror ) کار کرده است و بعنوان مقاله نویس در روزنامه نیو استاتسمن (New Statesman) مطلب می نویسد.



ی پزشکان عراقی "ابعاد اپیدمی خودش برای خودش سخن می گوید".

تومور شناس پوستی بریتانیایی که رئیس برنامه مبارزه با سرطان سازمان جهانی بهداشت وابسته به سازمان ملل (WHO) در دهه ۱۹۹۰ بوده است، در یک مقاله در مجله بهداشتی بریتانیا (الاسنت مدیسین) نوشته است: درخواست تجهیزات رادیوتراپی، داروهای شیمی درمانی و مسکن به طور مداوم توسط مشاورین ایالات متحده و بریتانیا در کمیته تحریم عراق مسدود شده بود. او به من گفت: "ما از سازمان بهداشت جهانی نشانی دریافت کردیم که بهیچ وجه در باره کل عراق صحبتی نکنیم. این به سازمان ما که در اقدامات خود سعی می کند و دوست دارد که در سیاست دخالتی نکنند مربوط نیست!!!".

اخیراً هانس وون اسپانیک منشی سابق سازمان ملل و از کارمندان عالی رتبه سازمان حقوق بشر سازمان ملل به من نوشت: "دولت آمریکا کوشش و سعی می کرد که سازمان بهداشت جهانی را از اندازه گیری آلودگی به مواد رادیو آکتیو در جنوب عراق باز دارد، آنجائی که اورانیوم ناقص به کار برده شده و باعث مسائل و مشکلات جدی بهداشتی و زیست محیطی شده است".

امروزه انتشار یک اندازه گیری زمینی که توسط سازمان بهداشت جهانی و با همکاری وزارت بهداشت عراق انجام گرفته است، به تأخیر افتاده است. این تحقیق ۱۰۸۰۰ خانواده را پوشش داده است. این را یکی از کارمندان عالی رتبه این وزارتخانه به من گفت و با اشاره به یکی از محققین خود میگوید: گزارش "امنیتی امنیتی است"! این گزارش نشان می دهد که تعداد نوزادان ناقص الخلقه در

تمام مناطقی که ارتش های آمریکا و بریتانیا از ماده CD و سایر فلزات سمی استفاده کردند به درجه و نقطه "بحرانی" رسیده است. بعد از آنکه دکتر جواد آل علی اخطار داده بود پدیده سرطان چند جانبه در همه خانواده ها در این گزارش نیز ذکر شده است.

عراق دیگر خبر ساز نیست و در مورد آن سکوت شده است. هفته قبل در عراق ۵۷ نفر کشته شدند و اما در مطبوعات جهانی در مقایسه با کشته شدن یک سرباز بریتانیایی در لندن خیلی کم توجه ها را برانگیخت. این در صورتی است که این دو عمل جنایت کارانه بهمدیگر بستگی واقعی و منطقی دارند. ما استدلال اینکه دو جنایت نامبرده به یکدیگر چقدر رابطه دارند را می توانیم در فیلم اف.فیتزجرالد به نام (The Great Gatsby) ببینیم. دو نفر از پرسوناژهای اصلی در فیلم نامه ای که فیتزجرالد نوشته است، بعد از شکستن و خرد کردن همه چیز و بهم ریختن هر چه که در رستوران موجود بود به طرف پول هایشان و یا فریب عظیمی که خورده اند بر می گردند و می گذارند که دیگران "ظروف غذای" سربازان را تمیز کنند و مرتب نمایند".

آن "ظروف" غذا سربازان مانده از جورج بوش و تونی بلر در عراق یک جنگ سکتی و بمب های ۷/۷ و یک مرد با یک تبر خونین در خیابان Woolwich هستند. بوش برگشته است به موزه خود در پیگ "کتابخانه و موزه رئیس جمهوری" و تونی بلر به سفرهای کلاغی خویش و پول.

وون اسپانیک نوشته است: "طرف غذای سربازان" یک جنایت است از نوع وعده غذا های حماسی. او این را با اشاره به گفته های وزیر امور اجتماعی عراق "بالتر از

۴۵۰۰۰۰۰ (چهار و نیم میلیون) کودک عراقی اکنون بی والدین هستند، آنها پدر و مادر خود را از دست داده اند. این بدین معنی است که این جنایت باعث و عامل ۱۴ درصد جمعیت بی والدین در عراق است و تازه باید یک میلیون زن شوهر کشته شده هم افزود". این فضای جنایتبار و پر از خشونت دولتهای امپریالیستی در سرزمین های دیگر اتفاقاً یکی از بازتابهایش در خود همین کشورهای اشغالگر می باشد. طبق گزارشات مطبوعات در خود بریتانیا (خشونت بر علیه بچه ها و تنبیه کودکان در بریتانیا تبدیل یک مشکل مبرم شده است). در عراق فاجعه شعله ور شده با شرکت بریتانیا، خشونت و تجاوز را به میلیون ها خانه، برده است .

نویسنده و بزرگترین وکیل مدافع حقوق انسان در بریتانیا خانم گرت پیرس در کتاب خود به نام نگاهی از سوی تاریخ برای برقراری حاکمیت قانون، روی به تونی بلر، پروگاندیستهای آستر کیمپیل (Alastair Campbell) او و وزیران تبانی شده اش می نویسد: "فرض انسانها بر این است که بایستی نمایش اسلامیت ها را به هر طریق ممکن و مناسب، غیر فعال نمود و به طور دائم... در زبان بلر" ویروس به رفع نیاز دارد، "هزاران تجاوز به عمق کشورهای دیگر"، "ارزش های ما در برابر ارزش های آنها" این به "مفهوم جنگ جهش یافته" می باشد. و در عین حال پیرس می نویسد: موضوعات پُست های الکترو نیکی، ارتباطات داخلی وزرا، هیچ منطق دیگر اندیشی را برای "جگ هالم" و برای فرستادن شهروندان بی گناه بریتانیایی به گوتتامو "بعنوان بهترین شیوه مبارزه با تروریسم" بر نمی انگیزد. آن جانپان، در خیابان Woolwich برای جنایت در انتظار محاکمه هستند، و اما پرسش اینجاست چه

کسی رسیدگی به آن دیگری را تقاضا میکند؟ سیاسیون در تئاتر کابوکی در وستمنستر رسیدگی به آن خشونت را "دور از ارزشهای ما" دانسته و زمین گذاشته اند. آیا این به ما و دیگران نیز اجازه می دهد که به آن پشت بکنیم؟ .

لینک مطلب به انگلیسی:

<http://www.zcommunications.org/from-iraq-a-tragic-reminder-by-john-pilger>

\*\*\*

## عراق، آمریکا را اشغال می کند! قسمتی از کتاب ادواردو گالینو به نام بچه های زمانه

توضیح مترجم: ادواردو گالینو یکی از مترقی ترین و برجسته ترین نویسندگان لاتین آمریکاست. او نویسنده ی کتابهایی مانند "رگهای باز آمریکای لاتین"، "حافظه سه گانه"، "همسان" و بسیاری آثار دیگر است. کتاب اخیر او به نام بچه های زمانه: تقویم تاریخ بشر(کتاب ملت) به تازگی به زبان انگلیسی منتشر شده است. او در یافت کننده بسیاری از جایزه های بین المللی از جمله اولین جایزه لانان Lannan جایزه برای آزادی فرهنگی، جایزه کتاب آمریکایی، و کاسا د لاس آمریکا است.

این نوشته از کتاب "بچه های زمانه(عصر کنونی) انتخاب گشته که پیشتر توسط مارک فراید به انگلیسی ترجمه گردیده بود. این کتاب تقویم، روز شماری از تاریخ انسان است. این اثر را کتاب ملت هم می نامند.

\*\*\*

روز ۹ مارس، روزی که مکزیک به ایالات متحده آمریکا حمله کرد.

در صبح زود چنین روزی در سال ۱۹۱۶، پانجو ویلی با اسب سواران خویش از مرز گذشت و شهر کلومبوس را به آتش کشید. او با مهاجمان اسب سوار خویش چند سرباز را به قتل رسانده و تعدادی سلاح و اسب را هم به غنیمت گرفت، روز بعد او به مکزیک برگشت که برای ما واقعه را تعریف نماید.

این حمله ناگهانی تنها تجاوزی بوده است که در تاریخ آمریکا بعد از اینکه خود را از دست انگلستان رها ساخت، اتفاق افتاده است.

برعکس آمریکا در عمل به همه جای جهان حمله و تجاوز نموده است.

بعد از سال ۱۹۴۷ وزارت جنگ خود را وزارت دفاع نامیده و بودجه جنگی را بودجه دفاعی لقب داده است.

این نام هدیه ای است ناخوانده چون ترینیتی مقدس.

### بمب خدا - ۶ آگوست

سال ۱۹۴۵، در حالی که تازه هوا روشن می شد، هیروشیما زندگی خویش را باخت. در یک لحظه اولین بمب اتم پیشرفته تاریخ بشری، شهر را با جمعیتش سوزاند و به خاکستر تبدیل کرد.

زنده مانده گان شل و پل شده در میان ویرانه های حاصله از بمب باقی مانده بودند. بدنهای برهنه آنها سوخته بود و لباس هایشان که در هنگام بمب باران بر تن شان بود، چون تمبر نامه بر بدنشان مهر شده بودند. آتش بمب بر



دیوارهای باقی مانده سایه فلش هائی از آنچه که وجود داشت باقی گذاشته بود: یک زن با بازوان افراخته، یک مرد و یک افسار اسب.

سه روز بعد از فاجعه آقای رئیس جمهور ترومن از رادیو در باره بمب اتمی صحبت کرد. او گفت: ما خدا را سپاسگزاریم که این هدیه را به جای دشمنانمان به ما داد، و او را نماز می گذاریم و در خواست می کنیم که راه را به ما نشان دهد که ما در راه و نیت او از این استفاده کنیم.

### اشتباه ساختگی - ۲۰ آوریل

این حمله از بزرگترین عملیات های جنگی ای بود که در حافظه ی تاریخی کارائیب ثبت شده و نیز آن بزرگترین

به زمین فرو ریخت و پیاده نمود.

### جهان کله پا - ۲۰ مارس

روز ۲۰ مارس سال ۲۰۰۳، هواپیماهای جنگی عراق ایالات متحده آمریکا را بمباران کردند!

بر روی پاشنه بمب ها، سربازان عراقی خاک آمریکا را اشغال کردند!

خسارت مادی و تلفات جانی فراوان بود. مردمان بیدفاع و شهروندان عادی زیادی، که بیشترین آنها زن و کودک بودند کشته یا زخمی شدند. کسی نمی داند چقدر، زیرا باید دانست که این سنت دیکتاتورهاست که فقط تعداد سربازان کشته شده خویش را می شمارند و اجاره نمی دهند که قربانیان سرزمین اشغال شده شمرده گردند.

جنگ اجتناب ناپذیر بود. امنیت عراق و تمام انسانیت به وسیله سلاح های کشتار جمعی و موشک های دور برد با نوک های زهر آلود موجود در انبارهای ایالات متحده آمریکا تهدید به نیستی شده بود.

برای هیچ یک از اینها دلیل قانع کننده ای وجود نداشت، اما همه شواهد و قرائن این را اثبات می کنند که عراق در پی تصاحب نفت موجود در آلاسکا بود!

### خسارات جانی جنگ - ۱۳ یونی

در دور و بر چنین زمان و روزی در سال ۲۰۱۰ آشکار شد که هر روز بیش از روز قبل سربازان بر گشته از جنگ آمریکائی بیشتری خودکشی می کنند، تقریباً به همان تعداد که در جنگ کشته می شدند.

اشتباه بود. آواره گان فراری از کوبا به میامی که از بزرگترین زمین داران بودند، تعریف می کردند و سوگند می خوردند که برای در هم ریزی تمرکز و فروپاشی قدرت انقلابی در کوبا آماده مردن هستند.

### دولت مریکا

دولت آمریکا به آنها و سازمان امنیتی اش باور آورد و مرتکب یک اشتباه فاحش شد.

در روز ۲۰ آوریل سال ۱۹۶۱ سه روز بعد از فرار، با تجهیزات کامل جنگی در خلیج خوکان، بوسیله کشتی ها و هواپیماهای جنگی آن "قهرمانان شجاع" را از هوا و دریا

بهترین جنگجویان بوده اند، آنها می کشند، بدون هیچ پشیمانی. اطاعت می کنند، بدون هیچگونه شوخی. و آنها هیچگاه اسامی آقایان خود را فاش نمی کنند و ردی از آنها به جا نمی گذارند.

### جنگ بر علیه مواد مخدر - ۲۷ اکتبر

در سال ۱۹۸۶ رئیس جمهوری همان نیزه ای که ریچارد نیکسون در چند سال قبل بلند کرده بود، در دست گرفت، و جنگ یک دلاری بر علیه مواد مخدر اوج گرفت.

از آن لحظه، سود قاچچیان مواد مخدر مرزها را در هم شکست و پول شوئی به شغل شریف و معمولی بانک دارها تبدیل شد، و مرگ انسانها بر اثر مصرف داروهای قوی پزشکی دو برابر شد، هر هفته یک زندان تازه در ایالات متحده ساخته شد، زیرا که کشور برای همیشه به جایی تبدیل شد که بیشترین تعداد معتادین جهان را در خود جا داده است، باید که جای مناسب برای این همه قاچاقچی و معتاد داشته باشد، افغانستان مورد تجاوز قرار گرفت و بوسیله آمریکا اشغال شد، اکنون تقریباً به بزرگترین منبع تهیه هروئین در سطح جهان تبدیل شده است، و جنگ بر علیه مواد مخدر همچنانکه نشان می دهد کلمبیا را به بزرگترین پایگاه نظامی ارتش آمریکا تبدیل کرده است؛ مکزیکی را به یک قصابخانه مجنونان.

لینک مطلب به انگلیسی:

<http://www.zcommunications.org/iraq-invades-the-united-states-by-eduardo-galeano>



حالا بن لادن به بهانه ای برای روئسای جمهوری آمریکا دهند.

این چنین هواپیماهای بدون خلبان، بی هیچ سرنشینی، بوسیله کنترل از راه دور پرواز می کنند، در سلامتی کامل هستند؛ آن ویروس حمله کننده فقط یک ناراحتی کوچک یک باره بیش نبوده است.

تا الان این هواپیماهای بدون خلبان باران بمب های خود را بر روی انسانهای بدون دفاع و فقیر در افغانستان، عراق، پاکستان، لیبی، یمن و فلسطین ریخته اند و خدمات آنها کشورهای دیگر را انتظار می کشند.

در عمر کامپیوترهای با شرم، هواپیماهای بدون خلبان

تبدیل شده است که هر زمان که مایل باشند یک جنگ راه بی اندازند، او را علم می کنند، آیا اینطور نیست؟

نام، انتخاب بی گناه نیست؛ همواره ارتش آمریکا این نظر را داشته است، رزمندگان هندی که کشور خود را در مقابل متجاوزین و تروریست ها محافظت می کنند بر حق هستند.

### رابوتهای بالداد - ۱۳ اکتبر

در چنین روزی در سال ۲۰۱۱ یک خبر نظامی در سراسر جهان پخش شد. و آن اینکه هواپیماهای بدون سر نشین نجات یا - فته و موفق شدند به کشتار انسان ادامه

جهان تبدیل به یک پایگاه عظیم نظامی شد، و پایگاه نظامی به یک بیمارستان روانی به بزرگی تمام جهان تبدیل شد. برآستی در این بیمارستان روانی کدام ها بیمارند؟ سربازانی که خود را کشتند، یا آنهایی که جنگ مجبوزشان که دیگران را بکشند؟

### عملیات جرونیمو - ۲ مه

عملیات جرونیمو به مقاومت آپاچی ها در قرن نوزدهم منجر شد.

آن فرمانده و رئیس اشغال کننده گان، برای خود یک شهرت بدست آورد که بوسیله شجاعت و درخشندگی خویش، تجاوز شده ها را دیوانه کرد، و همین او را در قرن بعد از او، به سرسخت ترین نمونه در پهنه غرب تبدیل کرد.

با در نظر گرفتن چنین سنتی "عملیات نظامی جیرونیمو" بعنوان نمونه، دولت آمریکا اوسما بن لادن را که تیری انداخته و فرار کرده بود، در همان روز در سال ۲۰۱۱ نابود کرد.

نگه داشتن آن سنت، "عملیات جرونیمو" نام انتخاب شده توسط دولت ایالات متحده برای اعدام اسامه بن لادن، که در این روز در سال ۲۰۱۱ به ضرب گلوله کشته و ناپدید گردید.

اما چه چیزی جیرونیمو را با بن لادین شبیه می کند؟ آن خلیفه هذیانی که در آزمایشگاههای نظامی آمریکائی پخته شده بود. آیا تنها نقطه تلاقی با قضیه بن لادن این نبود که مانند فیر منگر fearmonger هر زمان می خواست یک پسر بچه را خام بخورد از آن فرمانده دیوانه یاد می کرد و



# ایمان بیاوریم به فردایی دیگر

نشریه باروت / شماره ۶ / مرداد ماه ۱۳۹۲

## زهرة مهر جو

نومیدی و مرگ همسایه اند.  
 زندگی را باید در کنار یکدیگر جست.  
 و به توانائی خویش باور داشت  
 و با صمیمیت و یکپارچگی  
 نزال آرزوها را در همه جا کاشت.

ایمان بیاوریم  
 به فردایی دیگر...  
 و ثقیقرا را  
 دشترا و جنگلرا را  
 با تابش نور امید آبیاری کنیم.

یاری نرسیدن ها،  
 آه... چه دردناک است  
 هنگامیکه تنها صدا  
 از آن توست  
 و یگانگی

در اجارت نادانی،  
 و عشوه!  
 تنها گزینه فراموش شده ایست  
 که در چهار راه زندگی بسادگی گم  
 می شود.

شهرها  
 دشترا  
 جنگلرا...  
 در جای جای زندگی،  
 رستن ثقیقرا  
 قصه آرزوها  
 سرکشی ها...  
 از تیغ دشمن آزادی  
 در خون غلتیدنرا  
 و از هیچ سویی